

فهرست

3	یادمانه و آگاهی طبقاتی-اجتماعی
3	پیش درآمد
3	بخش نخست: مفاهیم و تعاریف اولیه و پایه
3	یادمانه فردی، «ما» و مسئله «فراموشی»
4	یادمانه اجتماعی
4	یادمانه ملی – یادمانه دولتی
4	یادمانه آترناتیو، یادمانه غیررسمی، "ضدیادمانه"
5	یادمانه گروهی (حافظه جمعی)
5	یادمانه تاریخی
5	یادمانه فرهنگی
6	جمع بندی بخش نخست
7	بخش دوم: یادمانه پیوندگاه آگاهی و مبارزه طبقاتی
7	آگاهی طبقاتی
9	بخش سوم: حقیقت، دروغ، فراموشی و چیزهایی در این میان
10	حقیقت
10	حقیقت نسبی و مطلق
11	سه گانه شاهد عینی – بازتاب رویداد – مخاطب
12	سه گانه پژوهشگر – بازتابی رویداد – مخاطب
13	یادمانه دروغین و فراموشی: حکومت – جهان از منظر بازجو – مخاطب؟
13	فیلم سیانور، ماجرای نیمروز: جهان از منظر بازجو و شکنجه‌گر
15	بخش چهارم: یادمانه و مبارزه طبقاتی
16	جدال روایت حقیقی و دروغین، دماسنجی از سطح رشد مبارزه طبقاتی
16	پاسخ پراتیکی ما برای شکل‌گیری و گسترش یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی
17	بخش پنجم: انقلاب و آگاهی طبقاتی
18	جمع بندی
20	منابع
21	ضمیمه یک توضیحات بیشتر درباره واژگان‌های مورد استفاده
21	ادراک Wahrnehmung
21	تصور Vorstellung
21	هشیاری Bewußtheit
21	آگاهی
22	آگاهی اجتماعی gesellschaftliches Bewusstsein

- ضمیمه دوم: ادراک ، تصور و گزارشات جان به‌دردگان 23
- ادراک: بازتاب معنایی و احساسی پدیده در تمامیت‌اش 23
- تصور: بازتولید پدیده‌های ادراک‌شده‌ی پیشین 23
- گزارش‌های جان به در بردگان 23

یادمانه و آگاهی طبقاتی-اجتماعی

پیش درآمد

انگیزه نوشته کنونی، نشان دادن پیوند یادمانه و آگاهی طبقاتی-اجتماعی به عنوان یکی از گستره‌هایی است که نقش بزرگ تلاش و زندگی روزمره بسیاری از جان‌بربرندگان، خانواده‌جانشانان و جانباختگان، کنشگران و پژوهشگران در زمینه دفاع از زندانیان سیاسی را در آگاه سازی مجموع جامعه بیان می‌کند. این آگاهی طبقاتی-اجتماعی، بسیار پخته‌تر، مشخص‌تر و ژرف‌تر از هر تئوری کلی‌ای، مناسباتی را نشان می‌دهد که هرروزه به تولید و بازتولید سرکوب، شکنجه و زندان مشغول است. در جای دیگری، شاید بتوانم در نوشته‌های دیگر، بیشتر به این نکته بپردازم، اما چکیده کلام این است که کار به اینجا، یعنی "دانستن" - یا در اینجا آگاهی طبقاتی-اجتماعی - تمام نمی‌شود. "دانستن" که به "یقینی" تبدیل نشود، "یقینی" که به نیروی مادی‌ای برای برکندن این مناسبات سرکوبگرانه تبدیل نشود، برای "لای کتاب" خوب است. از همین، رو این نوشته کامل نخواهد بود، اگر به مبارزه طبقاتی و مسئله انقلاب نپردازد.

در نوشته کنونی، نخست به مفاهیم و تعاریف پایه‌ای در زمینه یادمانه پرداخته خواهد شد. در آن میان، به موضوعاتی نظیر یادمانه فردی، اجتماعی، گروهی (جمعی) و فرهنگی توجه بیشتری شده است. در عین حال، برای تکمیل این واژگان‌شناسی به انواع دیگر یادمانه نظیر یادمانه ملی، یادمانه دولتی، یادمانه آلت‌ناتیو، غیررسمی یا ضدیادمانه و نیز یادمانه تاریخی پرداخته شده است. در بخش‌های بعدی این نوشته، پیوند یادمانه با آگاهی طبقاتی-اجتماعی و نیز مبارزه طبقاتی توضیح داده شده است. در گذار از بحث یادمانه و آگاهی طبقاتی-اجتماعی به یادمانه و مبارزه طبقاتی، به جای برهان‌های مفصل نظری با گریزی به انکار و دروغ‌پردازی‌های حاکمان جمهوری اسلامی و برخی تولیدات شبه-هنرمندان و شبه-پژوهشگرانش، راه خروج از دور تسلسل سرکوب طبقاتی و کشتار در ایران را در گسترش آگاهی و رشد مبارزه طبقاتی دانسته‌ام. راهی که لاجرم بدون انقلاب همه جانبه سیاسی-اجتماعی، نه فقط حاکمان را، بلکه تمام انسان‌های این جامعه نفرت زده - از جمله خود ما - را در باتلاق خود غرق خواهد کرد. فشردگی و تنوع موضوعات که برای حفظ کلیت و به هم پیوستگی بحث در این نوشته ذکر کرده‌ام، ضروری می‌سازد که تاکید کنم که این نوشته گشایشی در این زمینه است و بسیاری از نکات و رویکردها، نیاز به همفکری و هم اندیشی گسترده‌تری دارد که به پختگی و کفایت لازم دست یابد. به ویژه بخش چهارم و پنجم این نوشته برای حفظ کلیت منطقی بحث ارائه شده‌اند و بحث و بررسی ژرف و جدی آن‌ها، بسی فراتر از این نوشته کوتاه می‌رود.

بخش نخست: مفاهیم و تعاریف اولیه و پایه

ما در بحث‌های پیشین به تعریف، توضیح و تدقیق برخی مفاهیم و واژگان‌های کلیدی در این زمینه پرداخته‌ایم و برای توضیح بیشتر می‌توان به منابع مورد استفاده در انتهای همین مطلب مراجعه کرد. در اینجا به برخی نکات فشرده که برای بحث امروز ضروری است، اشاره می‌کنم. پیش از شروع بحث و ارائه تعاریف، لازم است تاکید کنم که این تعاریف توافقاتی است که برای جلوگیری از التقاط با رویکردهای دیگر و یا بدفهمی در بحث‌ها ارائه شده‌اند. در دنیای واقعی، چنین تعاریف شماتیک و ساده شده‌ای، مرزهای زنده و سیالی دارند که گاه با اندک تغییر در عوامل و فاکتورهای بحث، یک مقوله به مقوله دیگر نزدیک می‌شود و یا با همدیگر همپوشانی پیدا می‌کنند. علاوه بر این، تعاریف، نمونه‌ها و گسترش بحث‌های یادمانه، ناظر بر بحث مشخص ما، یعنی سرکوب اجتماعی و طبقاتی و نیز شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی در تاریخ ایران معاصر است و از تکرار دوباره آن در نوشته خودداری کرده‌ام تا بحث اصلی با توضیحات اضافی به حاشیه رانده نشود. به عبارت دیگر، این نوشته (1) **به یک چشم‌انداز معین از موضوع مشخص؛ (2) در زمینه یادمانه؛ (3) در دوره کنونی** می‌پردازد و تعمیم آن به سایر زمینه‌های یادمانه اجتماعی، گروهی (جمعی) و فرهنگی نیاز به سنجش و بازنگری بیشتر و دقیق‌تری دارد و خارج از موضوع جستار کنونی است.

یادمانه فردی، «ما» و مسئله «فراموشی»

یادمانه فردی و "ما" را بایستی در یک همبستگی و پیوند متقابل فهمید. در "یادمانه فردی"، هر فرد یادهای ویژه خود را دارد که با یک "ما"؛ به عنوان یکی از مهم‌ترین پایه‌های هویتش پیوند خورده است. در سوی دیگر این پیوند همبسته و متقابل، "ما" به عنوان مجموعه‌ای از فردیت‌های متفاوت وجود دارد که گروهی انسانی را به عنوان رنگین‌کمانی از اعضای ناهمگن بازتاب می‌دهد. این در هم‌تنیدگی یادمانه فردی و گروهی نقطه کلیدی گذار به درک یادمانه به عنوان امری اجتماعی است. علاوه بر این یک فرد فقط با یک گروه اجتماعی در تماس اجتماعی نیست و به همین دلیل یادمانه فردی در فرایند تعامل با گروه‌های انسانی شکل می‌گیرند. به همین دلیل یادآوری فقط به کمک محیط‌های اجتماعی توانایی شکل‌گیری و ادامه زندگی دارد.¹

«روی دیگر سکه یادآوری، «فراموشی» است. وقتی یک انسان - و یک جامعه - فقط قادر به یادآوری وضعی باشد که آنچه را که در گذشته رخ داده است؛ در درون فضاهاى ناظر کنونی بازسازی کند (به بیان ساده‌تر، گذشته را با حال و هوای محیطی امروزه بفهمد و تصویر کند)، پس به همان گونه دقیقاً آن چیزهایی را فراموش می‌کند که در کنونه، فضای ناظرى ندارد. (به بیان عامه، چنین روایتی از گذشته، «خریداری» ندارد.) به عبارت دیگر: فراموشی نیز با چنین محیط اجتماعی‌ای پیوند خورده است، در واقع فراموشی مشروط می‌شود به تغییر فضا و دگرگونی محیط که از طریق تغییرات اساسی در شرایط زندگی و روابط اجتماعی حاکم بر آن به وجود می‌آید.»²

نکته‌ای در بحث فراموشی نیاز به تامل و مشخص‌تر شدن دارد: فراموشی‌ای که با دگرگونی اساسی در شرایط زندگی و روابط اجتماعی حاکم به وجود می‌آید و در برخی از بحث‌ها در آن به عنوان "غلبه برگزیده" اشاره می‌شود، تفاوت کیفی و ماهوی با فراموشی‌ای دارد که در آن، شرایط اجتماعی حاکم تداوم یافته و رخداد یا رخدادهایی مهم در اثر مرور زمان و تغییر نسل‌ها، مکان‌ها و فضاهاى پیشین ناپدید شده‌اند (در مورد کشتارهای رژیم: ناپدید کرده‌اند). در این نوع از فراموشی درباره فجایع تاریخ معاصر ایران، جامعه بر گذشته غلبه پیدا نکرده، بلکه این یک در جازدن یا قهقرای تاریخی‌ای می‌باشد که توسط حکومت بر جامعه و ستمدیدگان تحمیل شده است. ابزارها و ترفندهایی نظیر معطوف کردن اذهان به سوی چیزهای دیگر، ایجاد تصویری تحریف شده و یا واژگون از رخدادهای پیشین و جایگزینی یک یادمانه دروغین به جای یادمانه جمعی و معتبر در خدمت این فراموشی حکومتی و هدفمند هستند. از این چشم‌انداز، فراموشی، جایگزینی یک یادمانه دیگر به جای یادمانه پیشین است.³ به این نکته در بخش‌های بعدی نوشته فعلی (بخش سوم: حقیقت، دروغ، فراموشی و چیزهایی در این میان) بیشتر خواهیم پرداخت.

ابزار و رسانه یادمانه فردی سخن گفتن، واژگان و تصورات است که در آن فرد ادراک و تصور خود را از یک رخداد بیان می‌کند.

یادمانه اجتماعی

یادمانه اجتماعی نوع رویکرد به گذشته را توضیح می‌دهد که با گفتگو و تبادل نظر اجتماعی در زندگی ما حضور می‌یابد. تا زمانی که گروهی بر زمینه تجربه مشترک درباره تجربیات خود از چشم‌اندازهای مختلفشان سخن می‌گویند و تبادل نظر و تجربه می‌کنند، یادمانه اجتماعی به زندگی خود ادامه می‌دهد. این نوع از یادمانه، ساختاری یکدست و یگانه ندارد و از گنجینه تجربی گروه‌های انسانی درست شده است که از طریق تکرار روایت‌ها، خود را معاصر می‌سازد. چنین تکرارهایی فی‌البداهه و اتفاقی نیستند بلکه بر اساس قرارهایی تثبیت شده، نظیر یادمان‌ها، از طریق تکرار نگهداری می‌شوند. تاریخ در این چارچوب معنا، محاوره و عمل می‌شود که گذشته در کنونه باقی بماند و گذشته و حال در مکان‌ها و اعمال در هم بجوشند.

مهم‌ترین رسانه مورد استفاده یادمانه اجتماعی بیان و گفتگوست. «به این معنا، یادمانه اجتماعی در پیوند با آنچه که فرهنگ شفاهی شناخته می‌شود، قرار می‌گیرد.»⁴

با توجه به اتکاء به فرهنگ شفاهی که از طریق تکرار روایت‌ها، خود را معاصر می‌سازد؛ یادمانه‌های اجتماعی کوتاه مدت هستند و پس از مدت معینی از اذهان پاک می‌شوند. «یادمانه اجتماعی و فرهنگ شفاهی منوط به حضور و سخن گفتن افرادی است که این تجربیات را از سرگذرانده‌اند. با مرگ حاملین این تجربیات، حافظه اجتماعی در این زمینه نیز رنگ می‌بازد و با تجربیات و یادمانه‌های دیگری درگیر می‌شود.»⁵ دوام یادمانه اجتماعی، به عنوان کوتاه مدت‌ترین نوع یادمانه از چند روز تا چند دهه است.

یادمانه ملی - یادمانه دولتی

نوع معینی از تفسیر یادمانه اجتماعی، با یادمانه ملی-یادمانه دولتی قرابت پیدا می‌کند، یادمانه‌ای که اغلب دوامشان با سیستم و حکومتی پیوند می‌خورد که آن‌ها را تقویت می‌کنند. دوام و ماندگاری یادمانه ملی بسیار کوتاه‌تر از یادمانه اجتماعی بوده و اغلب وابسته به عمر حکومت‌های مبلغ آن است (برای نمونه کودتای 28 مرداد در دوره شاه "قیام ملی 28 مرداد" نامیده می‌شود ولی با سقوط حکومت، روایت رسمی و دولتی درباره کودتای 28 مرداد نیز رنگ می‌بازد.).

یادمانه آترناتیو، یادمانه غیررسمی، "ضدیادمانه"

مقوله یادمانه ملی پادزهر یا پادگفتار خود را نیز دارد. در ادبیات مختلف در این باره از واژگان‌هایی نظیر یادمانه آترناتیو، یادمانه غیررسمی یا ضدیادمانه⁶ استفاده می‌شود که نشان از روایت دیگری در مقابل روایت غالب و حاکم دارد. «یادمانه غیررسمی معمولاً با فاصله و یا در ضدیت با یادمانه رسمی و دولتی قرار دارد. بسیاری از آنان، پاسخی در مقابل روایت رسمی هستند که از سوی حکومت‌ها به خورد اجتماع داده می‌شوند. نقش ابزارها و رسانه‌های حاکم در ترویج یادمانه رسمی، بسیار اثرگذار است و در قسمت‌های بعدی این نوشته به آن پرداخته خواهد شد.

چنین تقسیمی، تفاوت آشکار یادمانه حاکمان با یادمانه محکومان را بیان می‌کند و یادمان کشتارهای دهه شصت و به ویژه کشتار تابستان 1367 یادمانه‌ی ستم‌دیدگان ایران است که محکوم به اسارت در چارچوب حکومت اسلامی ایران بوده‌اند.⁷ اما، یادمانه آلترناتیو، وجه فعالی را نیز بیش از یک "ضدیادمانه" در خود دارد، و آن هنگامی است که طبقات حاکم از هرگونه یادآوری درباره یک رخداد، خودداری می‌کنند و از تاکتیک سکوت و به فراموشی سپردن رویداد پیروی می‌کنند ولی یادمانه آلترناتیو با بازگویی و تلاش برای بازسازی رویداد، یادمانه دیگری را در جامعه زنده نگه می‌دارد و یا شکل می‌دهد.

یادمانه گروهی (حافظه جمعی)

یادمانه گروهی⁸ گنجینه مشترک تجربه، دانش و اطلاعات، میان حداقل دو عضو یا تعداد بیشتری از اعضای یک گروه اجتماعی است و بر بستر چهار عامل زبان، زمان، مکان و تجارب مشترک شکل می‌گیرد. زبان مهم‌ترین و ثابت‌ترین عنصر در حافظه یک گروه است. عناصر زمان و مکان، برای به ثبت رساندن رخدادها هستند و رخدادها، موضوعی برای شکل‌گیری تجربه‌ی مشترک. یادمانه گروهی می‌تواند میان گروه‌های اجتماعی کوچک یا بزرگ به اشتراک گذاشته و یا انتقال داده و یا بازسازی شود.

یادمانه گروهی از رسانه‌هایی بسیار نیرومندتر از یادمانه اجتماعی، نظیر کتاب، فیلم، رسانه‌های دیجیتالی و... سود می‌جوید. این یادمانه دوامی بیشتر از یادمانه اجتماعی دارد. از ویژگی‌های دیگرش این است که مدت دوامش محدود به آن نیست که حاملین آن تجربه از بین بروند؛ بلکه می‌تواند از طریق یادمانه‌های دیگر مختل شده و جایگزین شوند. این سطح از یادمانه، فراتر از حافظه نسل‌هاست و همان گونه که اشاره شد، با مرگ شاهدان عینی قادر به ادامه زندگی‌اش می‌باشد. سازماندهی و یا ادامه حضور گروه‌های همبستگی و یا جمع‌های سیاسی، در این زمینه یاری دهنده‌های برای دوام یادمانه گروهی مهمی هستند.⁹ چنین تشکلهایی، یادمانه گروهی را حفظ کرده و آن را در وجدان جمع و جامعه بیدار نگه می‌دارند. این تلاش‌ها، اغلب به انتخاب و تقلیل محتوی چندجانبه و ژرف موضوع به نمادها منجر می‌شود.¹⁰ این همان موردی است که در بحث‌های پیشین‌ام نیز به آن اشاره کرده‌ام:

«پتر نوبک می‌نویسد: «یادمانه گروهی، به بیانی ساده شده، رخدادها را از چشم‌اندازی یگانه و مورد علاقه‌اش می‌نگرد، چندمعنایی را تحمل نمی‌کند، رخدادها را به چند الگوی اساطیری می‌کاهد.»¹¹ در یادمانه گروهی، نگاره‌های روانی به نمادها و روایت‌های اساطیری تبدیل می‌شوند که مهم‌ترین ویژگی‌اشان، قدرت عقیده، احساس قوی و تأثیرگذار آن است. چنین اسطوره‌هایی، تجربه تاریخی را به میزان زیادی از شرایط مشخص تاریخی موجدش جدا ساخته و به تاریخ‌هایی (داستان‌هایی) فزمانی دگرگون می‌سازند، که نسل به نسل انتقال می‌یابد. پاسخ به این امر که تا چه زمانی این تجربه اساطیری نسل اندر نسل انتقال می‌یابد، وابسته به این است که آیا نگاره‌ی دلخواه گروه (تصویری را که گروه از خودش می‌خواهد ارائه بدهد) و اهدافش را؛ پاسخ‌گوست یا نه؟»¹²

یادمانه تاریخی

یادمانه تاریخی، بیشتر به عنوان شکل خاصی از یادمانه گروهی دیده شده است. توانایی یک گروه در استفاده از تجربیات و دانش پیشینیان خود، به کمک یادمانه تاریخی میسر است. گروه اجتماعی‌ای که نتواند چنین تجربیاتی را استفاده کند، مجبور است که تجربیات پیشین را دوباره و دوباره از نو تجربه کند. این مقوله از یادمانه، در بحث فعلی مورد نظر نیست و در فرصتی جداگانه بایستی به آن پرداخت.

یادمانه فرهنگی

یادمانه فرهنگی، در ورای یادمانه فردی هستی مستقلی یافته است که در کتاب‌ها، تصاویر، اشکال مختلف هنر، نمادها، مراسم و... وجود دارد و ثبت شده است.¹³

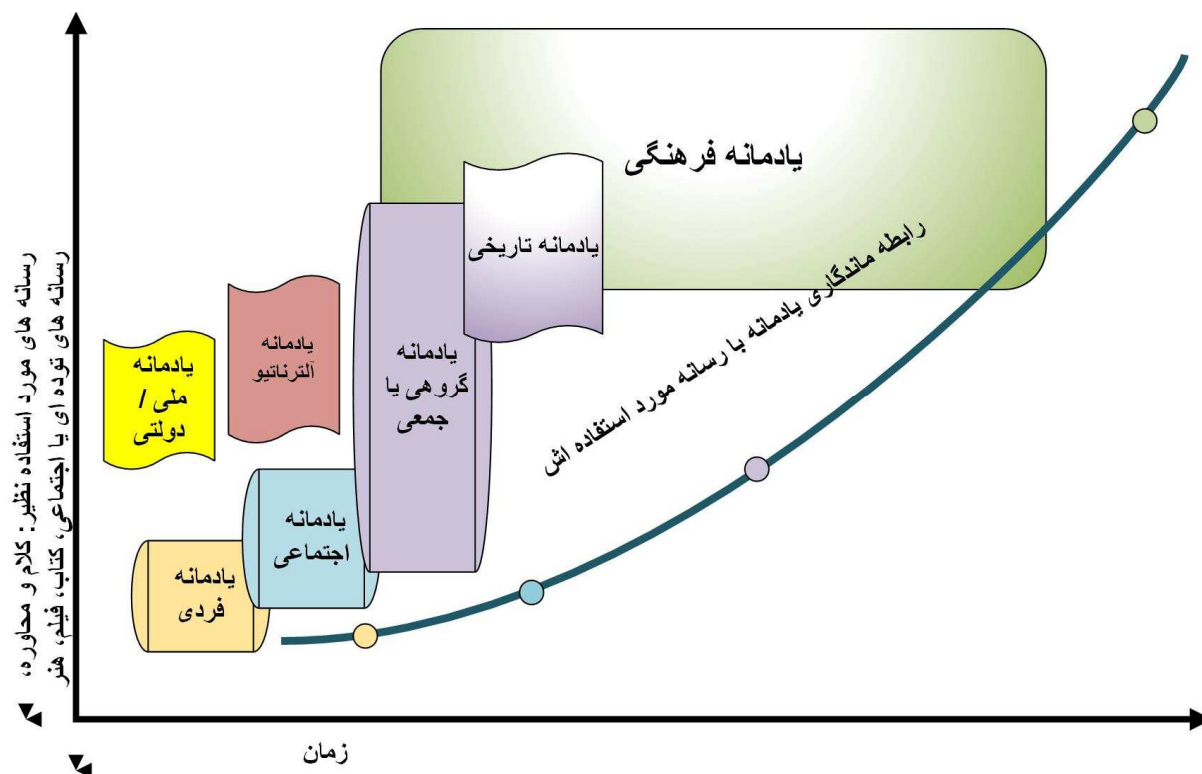
یادمانه فرهنگی ابعاد زمانی و مکانی وسیع‌تری دارد و بیش از آن که از تجربه مستقیم یا عمل یا تقلید برخیزد، مانند یادمانه گروهی با نمادها پیوند خورده است. یادمانه فرهنگی به عنوان حافظه اجتماعی درازمدت دیگر وابسته به گروه حامل یادمانه گروهی (شاهدان عینی) نیست، بلکه از طریق روندهایی مانند اجتماعی‌سازی، تعلیم و تربیت منتقل می‌شود.

رسانه‌های مورد استفاده یادمانه فرهنگی شامل کتابخانه‌ها، موزه‌ها، آرشیوها و تمام رسانه‌هایی می‌شوند که این یادمانه را ذخیره می‌سازند و از این طریق دانش و تجربه را به نسل‌های بعدی منتقل می‌سازند. علاوه بر این، آثار هنری و دستی مانند متن، کتاب، عکس، بناهای یادبود، یادمان‌ها و غیره نقش به‌سزایی در حفظ و بازسازی یادمانه فرهنگی دارند. آثار هنری مانند شعر و داستان، موسیقی، نقاشی و مجسمه‌سازی، فیلم و... بسترهای دیگری برای گسترش و غنای یادمانه فرهنگی به شمار می‌روند.

بایستی تمایز مهمی را نیز یادآور شد: رسانه‌هایی که در بالا ذکر شدند، معمولاً توسط پژوهشگران تاریخی و اجتماعی مورد تعبیر و تفسیر قرار می‌گیرند، اما هستی یادمانه فرهنگی فراتر از تعبیر و تفسیر آن است. یادمانه فرهنگی (بنابر نظر یان آسمان) می‌تواند به حالت فعال و یا منفعل وجود داشته باشند: در آرشیوها، عکس‌ها، موزه‌ها و... بیان‌گر حالت منفعل یادمانه است که به عنوان دانش بالقوه وجود دارد. در عین حال، هرگاه که این بخش از دانش یا یادمانه فرهنگی به شکل عملی مورد استفاده قرار گیرد، بیان‌گر حالت فعال یادمانه فرهنگی است.¹⁴ حالت فعال و منفعل یادمانه، دو وجه جدایی ناپذیر یک موضوع هستند. چرا که برای استفاده فعال از یادمانه فرهنگی بایستی نخست چنین یادمانه‌ای امکان شکل‌گیری و گسترش داشته باشد. به همین دلیل، «دوام یادمانه فرهنگی، بر بنیاد نهادهایی همچون کتابخانه‌ها، موزه‌ها و آرشیوها استوار است، که بر تصمیم‌های مشخصی باز می‌گردند که چنین یادمانه‌هایی را تأیید می‌کنند و باز می‌گسترند. چنین نهادهایی وابسته به کارهایی تخصصی‌ای نظیر موزهداری، کتابداری و یا پژوهشگران تاریخی هستند، که اسناد و گنجینه‌های فرهنگی را ذخیره می‌سازند و معنا می‌کنند و کارشان به تعبیری گسترده، نگاه‌داری و بازسازی یادمانه است.»¹⁵

جمع بندی بخش نخست

شکل 1 رابطه ماندگاری یادمانه با رسانه مورد استفاده اش را نشان می‌دهد. از سویی اهمیت سه سطح پایه‌ای یادمانه - یادمانه فردی، اجتماعی و گروهی - برای شکل‌گیری و دوام یادمانه با بديهی‌ترین "ابزارهای رسانه"، یعنی کلام، محاوره و نوشتن آشکار می‌شود. بدون شکل‌گیری چنین سطوحی از یادمانه، امکان شکل‌گیری یادمانه فرهنگی، به عنوان یک یادمانه با دوام تاریخی‌ای طولانی، ناممکن است. از سوی دیگر، می‌بینیم که اگر تجربیات و تاریخ سرکوب طبقاتی و اجتماعی بایستی توشه‌ای باشد که نسل‌های از آن بهره ببرند تا دوباره چنین فجایی را تجربه نکنند، بایستی به ضروریات شکل‌گیری یادمانه فرهنگی پاسخی مناسب داد. در عین حال، ویژگی دوره تاریخی کنونی نیز برجسته‌تر می‌شود که ما در زمینه سرکوبگری‌های تاریخ معاصر ایران، حضور تمام سطوح مختلف یادمانه - از یادمانه فردی تا یادمانه فرهنگی - را هم زمان شاهدیم و این بر حساسیت دوره کنونی می‌افزاید. دوره‌ای که با گذر زمان، به ناچار بازماندگان و جان بدربرندگان از کشتارها، یکی پس از دیگری از میان ما می‌روند و امکان ادامه یادمانه(های) فردی کمتر و کمتر می‌شوند.



شکل 1 رابطه ماندگاری یادمانه با رسانه مورد استفاده اش

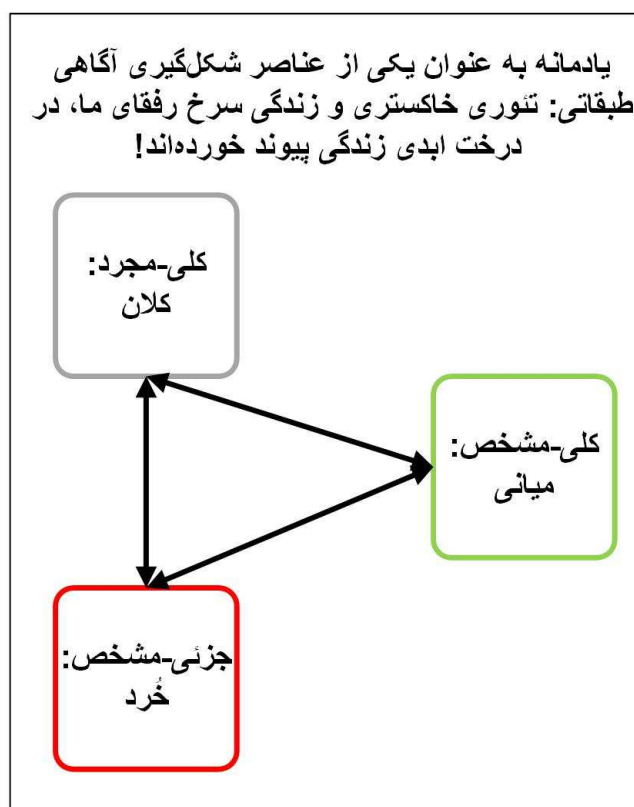
بخش دوم: یادمانه پیوندگاه آگاهی و مبارزه طبقاتی

تلاش می‌کنم بحث‌های پیشین درباره‌ی یادمانه را با موضوع کلی‌تر و عمومی‌تری پیوند دهم. چرا نیاز به یادآوری داریم؟ آیا یادمانه کاربردی هم برای زندگی امروز، جامعه و جهان ما دارد؟

آگاهی طبقاتی

شاید روشن کردن رابطه یادمانه به عنوان یکی از عناصر شکل‌گیری آگاهی طبقاتی کمکی باشد که بدانیم، تئوری خاکستری و زندگی سرخ رفقای ما، چگونه در درخت ابدی زندگی پیوند خورده‌اند!¹⁶ شناخت و آگاهی طبقاتی، تنها از طریق خواندن تئوری‌های عمومی مارکسیستی درباره اقتصاد، فلسفه و جامعه‌شناسی به‌دست نمی‌آید. در تعاریفی با رویکردی کلان، ارتدکس و فشرده شده می‌خوانیم: «آگاهی خودش را به عنوان نتیجه یک روند طولانی بیولوژیک به عنوان کارکرد مغز انسانی توسعه داده است که پیش از همه در پیوند با کار اجتماعی انسان‌ها شکل می‌گیرد. آگاهی حاصل یک فعالیت پیچیده مغزی است که واقعیت عینی را در اشکال ایده‌آل‌اش، بازتاب می‌دهد.»¹⁷ اما چنین تعریفی، گستره تجربه اجتماعی‌ای که در چرخه پیچیده‌تر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... در روند شکل‌گیری آگاهی موثر هستند را تنها به یک فاکتور تقلیل می‌دهد.

خوشبختانه، در چشم‌اندازی گسترده‌تر مارکس موضوع را چنین طرح می‌کند: "آگاهی هیچ‌گاه نمی‌تواند چیز دیگری از هستی آگاه باشد و هستی انسان‌ها [چیزی به جز] روند زندگی واقعی آن‌ها...". با چنین رویکردی امکان فراروی از رویکرد کلان که موضوعات را به صورت کلی-مجرد و با میزان بالایی از تجرید می‌بیند، به سوی رویکردهای میانی و خرد نیز باز می‌شود. رویکردی که گذار ما را از سطح کلی-مجرد (با آسان‌گرفتنی و تسامح "کلان") و جزئی-مشخص (با آسان‌گرفتنی و تسامح "خرد") به سوی شناختی کلی-مشخص (با آسان‌گرفتنی و تسامح "میانی") ممکن می‌کند.



شکل 2 رابطه یادمانه با آگاهی طبقاتی

اگر این رویکرد را مناسب کار و پژوهش در زمینه یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی ما در زمینه‌ی سرکوب در ایران و کشتار زندانیان سیاسی بدانیم؛ آن گاه نقش تک تک فعالیت‌ها جایگاه خود را به عنوان بخشی از روند شکل‌گیری و شکل‌دهی به آگاهی اجتماعی و طبقاتی جامعه ایران، پیدا می‌کنند. آن گاه که یادمانه فردی زندانی و جان‌به‌دربرده، بازماندگان و وابستگان جانفشانان و جانباختگان و... و نیز یادمانه اجتماعی که از طریق روایت‌ها دنبال می‌شود؛ ما در سطح خرد و یا جزئی-مشخص تکه‌هایی از رویدادهای دهه‌های اخیر را گرد می‌آوریم. با جزئیات، با مشخصات انسانی و معتبر، با بی‌دقتی‌هایی که ناشی از عدم اشراف به کل رخدادها و جوانب دیگر آن دچارش می‌شویم، با یک عکس که پای شکنجه شده‌ای را نشان می‌دهد با یک نقاشی که

رنگ‌های تیره و غمگینش ما را به شب اعدام و بندهای تیره و تار می‌برد با یک کاردستی با رنگ‌های شاد که برای فرزندت، دل‌بندت یا پدر و مادرت ساخته‌ای و نمونه‌های دیگر از این دست، ما قطعه، قطعه‌های تاریخ سلاخی شده و سرکوب‌شده‌مان را جمع می‌کنیم و با دیگران به اشتراک می‌گذاریم.

به کمک سطح کلان یا کلی-مجرد، بینش، روش یا رویکردی باید داشت که در انبوه حوادث و رخدادها غرق نشویم. به روایت هگل "انسان بایستی نگرش تام داشته باشد تا امر منفرد را دریابد، بدون چنین نگرشی؛ انبوه درختان مانع دیدن جنگل، انبوه فیلسوفان مانع دیدن فلسفه، انبوه حوادث مانع دیدن ضرورت می‌شوند." اما همان گونه که در بالا اشاره شد، نگرش تام شرط لازم شناختی همه جانبه است اما به تنهایی کافی نیست. برای مثال این گزاره که "رژیم جمهوری اسلامی سرمایه‌داری است و به همین دلیل کارگران و زحمتکشان را سرکوب می‌کند." گزاره اشتباهی نیست، اما برای تحلیل و نشان دادن مشخص چرایی، چگونگی، اشکال متفاوت آن و راه چاره هر یک از آن‌ها، این گزاره برای ما اطلاعات، دانش و آگاهی مشخص یا انضمامی‌ای را به همراه نمی‌آورد. در این میان سطح میانی‌ای یا میانجی‌ای لازم است که آن اطلاعات مشخص ارائه شده در گزارشات و خاطرات و آثار سرکوب‌شدگان را در پرتو آن نگرش تام و روش‌شناسانه به صورت آگاهی‌ای کلی-مشخص پیوند دهد و شناختی همه جانبه از پدیده دست یابد. یادمانه گروهی و فرهنگی در خدمت چنین شناخت کلی-مشخصی هستند که تجربیات فردی را با تجربه جمعی پیوند می‌زنند. چنین پیوندهای توان بالقوه آن را دارند که نمودهای بیرونی، روابط سطحی، تکی یا اتفاقی و نیز همچنین پیوندهای درونی اساسی، پیوستگی‌های عمومی و ضروری یک پدیده را نشان دهند. چنین گذری، ارتقای روایت‌های تک، پراکنده و یا تجربی را به دانش سیاسی و اجتماعی ممکن می‌سازد.

در مورد مشخص سرکوب و کشتار در حکومت شاه و جمهوری اسلامی، ما تجربه‌ی سرکوب طبقاتی و اجتماعی در تاریخ معاصر ایران را به صورت آشکار می‌بینیم. "هستی آگاه" ما، نه فقط در روند مبارزات اجتماعی و طبقاتی، در روند مبارزه در کارخانه، یا دانشگاه و دبیرستان و یا محل کار یا محل زندگی، بلکه همچنین از طریق "روند زندگی واقعی" ما در فرار، تعقیب، دستگیری، شکنجه‌ی خودمان و یا کشتار رفقای‌مان شکل گرفته است.

در بحث‌های پیشین، بارها به واژگان‌هایی نظیر "ما" و یا "گروه اجتماعی" اشاره شد که نقش پایه‌ای در شکل‌گیری، حفظ و گسترش یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی دارد. روشن است که گروه اجتماعی، الزاماً با تعریف طبقه و قشر یکسان نیست. گروه اجتماعی می‌تواند کوچک باشد نظیر "گروهی از زندانیان سیاسی جان‌به‌دربرده از کشتارها"، می‌تواند وسیع‌تر باشد مثل کسانی که از طبقات و اقشار مختلف اجتماعی برای جنبش دادخواهی می‌کوشند یا زنانی که برای احقاق حقوق برابر خود به شلاق، زندان و شکنجه محکوم می‌شوند. اما در عین حال، اعضای گروه اجتماعی می‌توانند بخشی از طبقه کارگر باشند مانند "کارگران دستگیری"، "کارگران اعتصابی"، معلمان یا کارورزان جامعه ایران، یا دانشجویان معترض و نظایر آن، که متأسفانه هر روزه و نیز در لحظات فعلی در زندان‌ها هستند.

اگر آگاهی طبقاتی، روند و فرایند دست‌یابی به دانش، تجربه و آگاهی یک گروه اجتماعی یا یک طبقه از وضعیت‌اش، از تاریخ‌اش، از هویت جمعی‌اش می‌باشد، پس تلاشی که برای انباشتن و انتقال این تجربه، دانش و آگاهی در روند شکل‌دهی به یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی صورت می‌گیرد، حلقه‌ای مهم برای گذر از سطوح رشد، بلوغ و باروری یک گروه اجتماعی یا طبقه است که هیچ‌گاه در طول تاریخ معاصر ایران، مجال نیافته به صورت مستمر دانش و تجربه خود را گردآوری کند و به نسل بعدی واگذارد. کاستی بزرگ در این است که گذر آگاهانه از روایت‌های فردی به یک آگاهی و دانش جمعی و یا طبقاتی هنوز افتان و خیزان به راه خود ادامه می‌دهد و اهمیت هر یک از عناصر تشکیل‌دهنده یادمانه، حتی در میان کنشگران اجتماعی و سیاسی، به اندازه کافی درک نشده است.

تلاش برای گذر از یادمانه گروهی به یادمانه فرهنگی، همسویی روشنی با تلاش برای طبقه یا گروه اجتماعی‌ای دارد که از یک آگاهی گروهی "در خود" آغاز می‌کند و با رشد دانش، تجربه و درک تضادهای موجود در جهان واقعی به گروهی اجتماعی یا طبقه‌ای "برای خود" دگرگون می‌شود. تاریخ سرکوب طبقاتی در ایران که در یادمانه گروهی ما شکل گرفته است و ژرفا می‌یابد، در عین حال بخش مهمی از تاریخ مبارزه طبقاتی ما نیز هست. انبوه کارگران پیشرو و کمونیست که دستگیر شدند، انبوه فرزندان کارگران و زحمتکشان که برای زندگی عادلانه با چشم‌اندازی سوسیالیستی و رهایی بخش، یا حداقل عدالت‌جویانه به جوخه اعدام سیرده یا به دار آویخته شدند، روشنفکران، معلمان، زنان، دانشجویان و دانش‌آموزانی که دسته دسته به زندان‌ها روانه شدند و نیز می‌شوند، برای امری کلی و عمومی دچار این مجازات‌ها و تاوان‌ها نشده‌اند، آنان جامعه‌ای دیگر می‌خواستند و می‌خواهند، که در آن آزادی و عدالت باشد، که در آن فقر و سانسور نباشد، که در آن شکنجه و سرکوب سیاسی و اجتماعی نباشد، زنان و مردان حقوق برابر داشته باشند، تبعیض‌های جنسیتی، قومی، نژادی و... را محو کنند و ده‌ها و صدها خواسته دیگر.

چند نمونه از فضای شعارها و خواسته‌های سیاسی و اجتماعی سال‌های 1359 و 1360 کمک می‌کند که بحث را از چشم‌انداز خواسته‌ها و مطالبات دستگیرشدگان، شکنجه‌شدگان و جانفشانان ببینیم. جوانانی که با نوشتن و یا انتشار شعارهایی نظیر

"گوشت گران، مسکن گران، بیکاری و حسرت نان، بیا بیا زحمتکشان!"

یا در بحبوحه جنگ افروزی دو رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و بعث عراق فریاد می‌زنند: "نه فتح بصره خواهیم، نه تسلیم خوزستان، صلح صلح شعار زحمتکشان!"

یا علیه زندان، شکنجه و اعدام فعالیت می‌کنند و چندی بعد خودشان دستگیر شده و شکنجه می‌شوند که چرا به شکنجه اعتراض می‌کنی؟

بی‌چهرگان سیاسی نیستند، آنان خواست طبقه کارگر، زحمتکش و پایین جامعه را دنبال می‌کردند و چنین خواستی چهره‌ای طبقاتی دارد.

در بحث‌هایی که کمونیست‌ها و مبارزین دهه نخست روی کارآمدن جمهوری اسلامی را فقط به "قربانی"، "آسیب‌دیده" و نظایر آن فراموشی می‌کنند، ریشه‌ی چالش طبقات و اقتدار پایینی را با حکومتی جنگ طلب، انحصار طلب و یاور سرمایه‌داران، به فراموشی می‌سپارند. این بحث را می‌توان در جایی دیگر ادامه داد، ولی آن‌چه در این جا مهم است، تاکید بر این امر است که زدودن چهره طبقاتی و اجتماعی از پادمانه - در موضوع مشخصی که مورد بحث ماست - مفهوم و معنای پادمانه را ریشه‌کن و آواره‌ی بحث‌های کلامی می‌کند (آن‌چه که در رسانه‌های حاکم نیز به راحتی می‌توان درباره آن به بحث و گفتگو پرداخت). در تمام تفسیرها و توضیحاتی که درباره پدیده‌ها، مفاهیم و رویکردهای مورد استفاده در پژوهش تاریخی به کار می‌رود؛ ناپابستی این اصل اساسی را به فراموشی سپرد که این مفاهیم و رویکردها، بر پایه یک واقعیت بیرونی و عینی استوار هستند. انبوه نظریه‌ها و یا شبه‌نظریه‌هایی که علی‌رغم زیبایی و بیان فاخر آن‌ها به این مسئله اساسی توجه نمی‌کنند؛ به سوی ناکجاآباد یا سرای خیال‌پردازانه‌ای می‌روند که در آن‌جا گویا بحث درباره چنین مفاهیمی، درباره چنین حقایق و رخدادهایی امری کلامی است. در حالی که ما با موضوعی عینی و عملی روبرو هستیم. واقع‌های رخ داده و ما در درجه نخست، تفسیری از خود بر آن نمی‌افزاییم بلکه با روایت دقیق رخدادها به آن پرداخته‌ایم و خواهیم پرداخت. روایت دقیق رخدادها، گام نخستین برای راندن روایت دروغین از تاریخ معاصر است.

دوری از معیارهای عینی و در بند کردن بحث‌ها درون سیستمی کلامی، ما را به یک چرخه بی‌نهایت گفتمان‌های بی‌محتوا سوق می‌دهد که نهایتاً آن روایتی پیروز خواهد شد که زمان بیشتری به "حرف‌زدن" و تکرار روایت خودش، ادامه می‌دهد! در اینجا روایت عینی از رخدادها، قربانی سلسله مراتب قدرت توپخانه‌ای می‌شود که امکانات رسانه‌ای و ساختن افکار عمومی را با تکیه بر ثروت و قدرت دولتی دارد. در این حالت، چیزی که قربانی می‌شود؛ حقیقت - به معنای بازتاب درست واقعیت - در این رخدادهای تاریخی است. از همین رو، تلاش من بر این است که ارتباط مفاهیمی و نیز رویدادهایی را که درباره آن گفتگو می‌کنیم با پایه‌های عینی باقی بماند.

هرگونه جدایی از این پایه‌های عینی و مادی رخدادهای تاریخی، ما را به ناکجاآبادی رهنمون خواهد کرد که گویا بحث‌های قرون وسطایی و اسکولاستیکی را بایستی با روایت‌های حکومتی دنبال کنیم. من بر واژه قرون وسطایی تاکید می‌کنم. چرا که چنین رویکردهای کهنه و پوسیده‌ای، با پوشش‌های نظریه‌های مدرن و یا پست مدرن به ما خورنده می‌شوند. در عرصه اندیشه، "نو" بودن بر اساس فاصله زمانی تولید و یا ارائه یک اندیشه سنجیده نمی‌شوند، بلکه "نو" بودن بر اساس تراوت و نوآوری محتوای این اندیشه‌ها و رویکردها سنجیده می‌شوند. در دوره‌ای که هر روز و هر دم نظریه‌های گزافه‌گویی و پوسیده با پوشش‌های نو به خورد ما داده می‌شود؛ پیشبرد و وظیفه پژوهشگران بسی سخت است. هر پژوهشگری الزاماً چنان توانایی و سرسختی را ندارد که تاب فشار بیرونی را بیاورد و در قبال نظریه گزافه‌گویی ارائه شده بر رویکرد صحیح پای فشارد.

بخش سوم: حقیقت، دروغ، فراموشی و چیزهایی در این میان

پیش از آن که به مسئله پادمانه دروغین، تحریف و بازنویسی ریاکارانه‌ی تاریخ به روایت حاکم / سرکوبگر بپردازم، در اینجا نیز ناچارم برداشت خودم را از حقیقت و نقطه مقابلش دروغ با ریزبینی بیشتری توضیح دهم:

"پایه هر شناخت صحیح از واقعیت طبیعی یا اجتماعی، شناخت عینیت جهان خارجی است که هستی‌اش مستقل از شناخت انسان است. هرگونه درک از جهان بیرونی، چیزی نیست به جز بازتاب شناخت جهانی که به طور مستقل از شناخت وجود دارد." 18

حقیقت

حقیقت صفتی یا کیفیتی است که درباره گزاره‌هایی به کار می‌رود که واقعیت عینی را درست بازتاب یا باز نمود می‌دهند. به بیان ساده‌تر، حقیقت بازتاب/باز نمود¹⁹ درست واقعیت عینی، در اینجا، واقعیت تاریخی، است. نقطه‌ی مقابل حقیقت مفهوم دروغ است که به معنای گزاره‌ای(هایی) است که واقعیت را درست بازتاب/باز نمود نمی‌دهد (نمی‌دهند).

اگر حقیقت به عنوان بازتاب بی‌میانگی از واقعیت عینی²⁰ در نظر گرفته شود، آنگاه نقطه‌ی آغاز فرایند شناختی بی‌واسطه است که "صرفاً شکل مستقیم تجلی روابط بنیادی را" بازتاب می‌دهد²¹. ماندن در این مرحله از شناخت حقیقت، خطر عینیت‌گرایی مکانیکی و تفسیر شدن بازتاب به شیوه توضیحی-دریافتی حقیقت را دربر دارد. این رویکرد مکانیکی، در تزه‌های مارکس درباره فونرباخ با تاکید بر نقش فعال عمل انسانی (پراتیک) در تشکیل زندگی اجتماعی، و از جمله شناخت، مورد نقد قرار گرفته است. آنگاه که مارکس در تز دوم درباره فونرباخ می‌نویسد: «مسئله این‌که آیا تفکر انسانی دارای حقیقت ابژکتیو هست یا نه، به هیچ وجه مسئله تئوریک نیست بلکه پراتیک است. انسان باید در پراتیک حقیقی بودن یعنی واقعیت و توانایی و ناسوتی بودن تفکر خود را اثبات کند.»، این موضوع هشدار می‌دهد از در افتادن به ایده‌آلیسم و نیز در عین حال، ماتریالیسم مکانیکی است که شناخت از پدیده را به اشکال مستقیم بازتابی از واقعیت و جهان مادی فرومی‌کاهد.

این آغازگاه درست - شروع مستقیم و بلاواسطه از واقعیت بیرونی - نیاز به شناختی ژرف‌تر از حقیقت دارد که جوهر درونی یا بنیادین ابژه‌ها، پدیده‌ها را به درستی بازنمایی کند. باز نمودی تامه از پیوند درونی پدیده در اندیشه بر عهده این سطح از شناخت حقیقت است که از سطح بازتابی واقعیت آغاز می‌کند و به سطحی بالاتر از شناخت حقیقت دست می‌یابد. وظیفه‌ای که کار پژوهشی، نظری و دگرگونی مفهومی را لازم می‌آورد و از در افتادن به کی‌پرداری ساده و منفعلانه از واقعیت پرهیز می‌کند، آن‌چه که گاه با رویکرد مکانیکی به سطح نخست و «بازتابی» واقعیت، احتمال به دام افتادن در آن می‌رود. این دو وجه / دو سطح از شناخت حقیقت بازتاب چگونگی رخداد تاریخی را با باز نمود چرایی آن رویداد تکمیل می‌کنند و من یکی را نافی آن دیگری نمی‌دانم، بلکه هر دو را وجوه ضروری فرایند شناخت حقیقت در نظر می‌گیرم.

حقیقت نسبی و مطلق

اگر حقیقت عینی وجود دارد، آیا تصورات انسانی - که این حقیقت عینی را بیان می‌کنند - می‌توانند این حقیقت را، به یکباره، کامل، بدون شرط و شروط، و به صورت مطلق، بیان کنند؟ یا قادر به بیان تقریبی و نسبی حقیقت هستند؟

این پرسش، پرسشی است که مناسبات میان مقولات حقیقت نسبی و حقیقت مطلق را روشن می‌سازد. بحث میان حقیقت نسبی و مطلق، بیانی از کاراکتر تاریخی شناخت می‌باشد. در شناخت، انتظار بیان واقعیت عینی را داریم اما این واقعیت، شناخت نهایی، کامل، جامع و مانع و ابدی حقیقت نیست؛ چرا که شناخت حقیقت، فرایندی با خصلتی اجتماعی بوده که تاریخاً نسبی است. فرایندی که نزدیک شدن اندیشه را به عینیت یا ابژه در مسیری بی‌نهایت نشان می‌دهد و نیز مشروط بودن آن به شرایط تاریخی-اجتماعی را بیان می‌کند. از این چشم‌انداز، حقیقت نسبی، شناختی است که درون مرزهای معینی و در درجه معینی از دقت با واقعیت عینی انطباق دارد. بنابراین، صاحب کاراکتری عینی می‌باشد. اما پیامد وابستگی شرایط شناخت یا عناصری که شرایط شناخت را مهیا می‌کنند، شامل نسبیتی می‌شود که از طریق ژرف‌تر شدن شناخت، می‌تواند دگرگون شود. چون هر حقیقت نسبی، در سطح معینی بازتابی/باز نمودی از یک واقعیت عینی است، بنابراین، هم‌زمان شامل عناصر و المنت‌هایی از شناخت مطلق نیز می‌باشد.²²

شناخت انسانی می‌تواند از طریق شناخت نسبی به تدریج رشد کرده و به شناخت مطلق نزدیک شود؛ بدون این‌که، اما، به یک شناخت نهایی، کامل و جامع برسد. چنین شناخت نهایی‌ای که تمام جوانب و احتمالات را در نظر بگیرد، در جهان واقعی دور از انتظار است. ما به سوی چنین شناخت مطلق حرکت می‌کنیم، گرچه هر دم، در هر دوره تاریخی به چشم‌اندازهای دیگر دست می‌یابیم که ما را به شناخت ژرف‌تر راهنمایی می‌کنند. در درازنای تاریخ دیده‌ایم که بشریت همیشه امکان‌های شناسایی ژرف‌تر از پدیده‌ها و رخدادها را به دست آورده و می‌آورد. طبیعی است که این فرایند تک خطی نیست و در دوره‌های مختلف از جمله دوره کنونی نظم نوین امپریالیستی و جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه که در دهه‌های اخیر شاهد و ناظر آن هستیم، دوران قهقرا، شرح ریاکارانه، دستکاری‌شده و دروغین رخدادهای تاریخی نه فقط در کشور ما، بلکه در سطح جهان شدت گرفته است.

همان طور که در بالا با اشاره به تز دوم مارکس گفته شد، ملاک سنجش حقیقت، پراتیک انسانی است²³. لازم به ذکر است که حقیقت را بایستی از "معیار یا میزان حقیقت" جدا کرد. اولی، یا همان حقیقت، به نوع و روش تعیین حقیقت پاسخ نمی‌دهد. معیار

حقیقت در نهایت با تمام روش‌های مختلفی که وجود دارد، - از دلیل و برهان گرفته تا قیاس و استقراء و روش‌های تصمیم‌گیری - مستقیم یا غیر مستقیم موضوع پراتیک است. البته با این توضیح که ملاک‌ها و معیارهایی که برای ارزیابی تجربی نظریه‌ها در عرصه عمل اجتماعی به صورت مستقیم آزمون‌پذیر نیستند؛ نمی‌توانند پیش‌گویانه باشند و بنابراین می‌بایست منحصراً توضیحی باشند.

برای نشان دادن اهمیت این توضیحات کلی، در روند بازتاب، بازنمایی و بازنمود روایت‌های جان‌بدرندگان و زندانیان سیاسی سابق به دو مورد اشاره می‌کنم:

سه گانه شاهد عینی - بازتاب رویداد - مخاطب

مسئله حقیقت، پذیرش حقیقت، فهم حقیقت، باور به حقیقت و موضوعاتی از این دست، به ویژه آن‌گاه که منافع طبقاتی در میان باشد، به آن سادگی و روراستی که در سطور بالا توضیح داده شد، نیست. واکنش، فهم و قضاوت درباره روایت‌های کشتار سراسری رژیم جمهوری اسلامی نیز از این پیچیدگی جهان واقعی میرا نیست. به جای آن که با بحث‌های عمومی در باب حقیقت و واقعیت تاریخی به موضوع بپردازیم، شاید نمونه زیر منظور را روشن‌تر بیان کند.

در این سه‌گانه، ما سفر دستیابی به حقیقت یا حداقل گوشه‌هایی از واقعیت تاریخی را، با روایت و خاطره‌ی یک شاهد عینی آغاز می‌کنیم. او رخداد را از منظر خود توضیح می‌دهد، درست در همین لحظه عنصر دیگری وارد این فرایند می‌شود: ادراک شاهد عینی از رخداد، نقش خود را در آرایش احساسی و تجربی یک روایت ایفا می‌کند. در این مجموعه، عواملی همچون روش نگاه کردن شاهد عینی در لحظه رویداد، احساس راوی، تجربه پیشینی او، نوع ساختاری که راوی رخداد را آنالیز کرده، و... در "بازتاب رخداد" نقش ایفا می‌کنند.

این فرایند به همین جا ختم نمی‌شود. در روایت‌ها، خاطرات زندان و شکنجه، نبایستی فقط نقش راوی یا شاهد عینی را در بازتاب واقعیت تاریخی در نظر بگیریم. روایت او، با مخاطبینی متفاوت، پژواکی دیگر می‌یابد و تفسیر و پاسخی نایکسان می‌گیرد. این مورد را با تکرار روایت: "تابستان 1367: گزارش يك شاهد، همایون ایوانی²⁴" رو در روی چند مخاطب متفاوت فرضی بررسی می‌کنیم:

در این مثال دو عامل ثابت فرض می‌شوند: راوی یا شاهد عینی و روایتی یکسان، که برای مخاطبین مختلف تکرار می‌شود:

فرض یک - مخاطب، سران رژیم، دادستان رژیم، زندانیان: "این‌ها (شماها) در زندان چکمه به پا کرده بودند و می‌خواستند از درون زندان شورش کنند" (نمونه: دعوی ما، بعد از آمدن ناصریان یا رازینی به بند گوه‌رشدت در پائیز 1367 و محکوم کردن او و سایر اعضای هیئت مرگ که با پاسخ‌های رسمی رازینی در مصاحبه‌اش با خبرگزاری تسنیم درباره کشتار زندانیان سیاسی در سال 1367 همخوانی دارد - یا ن. ک. یادگفتارهای تسلیم‌طلبی - 8: یادمانه دروغین - نمونه مصاحبه با یکی از همکاران لاجوردی در مورد سرکوب‌ها و کشتار زندانیان سیاسی، همایون ایوانی²⁵)

فرض دوم - مخاطب، مردمی که خودشان مستقیم یا غیرمستقیم این فجایع را تجربه کرده‌اند: نمونه 1998 در جلسه یادمان در برلین، سالن منقلب شده، خاطراتی دیگر در همین مسیر برای مخاطبین تداعی شده، سایرین ابراز همدردی می‌کنند، روایت را با دیده‌ها، شنیده‌ها و تجربیات خود تکمیل می‌کنند. برخی در همان جا، در کند و کاو هستند که چگونه به چنین جنایتی بایستی پاسخ داد و... یعنی تأیید و همبستگی اجتماعی و گروهی در تکمیل یک روایت تاریخی شکل می‌گیرد.

فرض سوم - مخاطب، کار اکتری که صمد بهرنگی به عنوان "چوخ بختیار" معرفی کرده است. همان‌ها که من در قسمت اول یادگفتارهای تسلیم‌طلبی درباره آن‌ها چنین نوشته‌ام: «در خارج از کشور نیز، فالانژها و قدارمندان آشکار و پنهان رژیم، دُمی دراز کرده‌اند. از مجلس دیسکو تا سفره حضرت ابوالفضل، از مراسم افطار سفارت تا سلفی گرفتن در روز انتصاب جلاخان مردم و... ردپای این جماعت آشکار است. در دوره سیاسی کنونی، ناظر رقص شتری لمپن‌ها، فالانژها، جماعت ابن‌الوقت و هُر هُر هستیم، که به چیزی جز منافع لحظه‌ای خود فکر نمی‌کنند. (ظریفی می‌گفت: "اگر اصلاً فکر کنند یا قادر به فکر کردن باشند!") از نسخه شخصیت «آقای چوخ بختیار» نوشته صمد بهرنگی فراتر رفته‌اند، «مدرن» تر و دریدمتر شده‌اند! البته این توضیح صمد، هنوز معرف حال‌شان است: «هر اتفاقی می‌خواهد بیفتد، هر بلایی می‌خواهد نازل شود، هر آدمی می‌خواهد سر کار بیاید، در هر صورت آقای چوخ بختیار عین خیالش نیست، به شرطی که زبانی به او نرسد، کاری به کارش نداشته باشند، چیزی ازش کم نشود.»²⁶

روایت کشتارها چه تاثیری بر روی این‌چنین مخاطبی دارد؟ پاسخ به این پرسش را به شما واگذار می‌کنم.

در تکمیل فرض سوم، یعنی لایه بی‌تفاوت سیاسی که خود را با سیستم حاکم تطبیق می‌دهد، شکل معینی از واکنش تاریخی-اجتماعی را نیز می‌توان بهتر فهمید که در اینجا کوتاه به آن اشاره می‌کنم و تحلیل دقیق آن را به جای مناسب خودش واگذار می‌کنم:

هر چند بازگویی جنایات توسط سرکوب شدگان در دوره های تاریخی مختلف یکسان باشد، اما شرایط اجتماعی - سیاسی متفاوت، نگاه متفاوتی را نیز به موضوع بر می‌انگیزد. نمونه روشن آن اتفاقی است که در امریکای جنوبی بعد از برکناری فاشیست‌ها و شکل‌گیری به اصطلاح دولت‌های انتقالی، افتاد: در آن جا بلافاصله بعد از برکناری حکومت‌های دیکتاتوری نظامی نگاه به کشتارها تحت نام "دو شیطان یا دو هیولا" یعنی هیولای فاشیزم - حکومت دیکتاتوری نظامی - و در مقابل هیولای مبارزان مسلحی که در برابر آنان می‌جنگیدند، در توضیح وقایع، تبلیغ می‌شد. در واقع هر دوی آنها در یک ردیف قرار داده شده و رد می‌شدند.

در دوره‌های بعدی با نگاه "دو هیولا" فاصله گرفته شد و با تلاش بر این که از عمل کشتار و مبارزه‌ای که در مقابل رژیم‌های دیکتاتوری نظامی می‌شد، سیاست زدایی شود، از آنان به عنوان "قربانی" نام برده می‌شد.

در دوره‌های بعدی از این دو نگرش فاصله گرفته شد و در شرایطی که مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم همچنان باعث تیره‌روزی و گسترش فقر و فلاکت مردم است، یعنی همان شرایط و انگیزه‌هایی که باعث شده بود مبارزین در دوره دیکتاتوری نظامی دست به مبارزه بزنند، همچنان پابرجاست. همین امر زمینه‌ای است که مردم به سرکوب شدگان آن دوران دیگر نه به عنوان "هیولا"، نه به عنوان "قربانی"، بلکه به عنوان مبارزینی که علیه این مناسبات برپاخواستند و دست به مبارزه زدند، نگاه می‌کنند. بنابراین با تغییر شرایط شیوه نگرش به تاریخ گذشته نیز تغییر می‌کند که دلایل آن را در جای دیگر با دقت بایستی بررسی کرد و نشان داد.

با این نمونه‌ها، اهمیت در نظر گرفتن نقش عامل سوم، یعنی مخاطب و یا سوژه اجتماعی در کنار راوی و روایت برجسته‌تر می‌شود و سنجش هریک از آنها برای ارزشیابی بازخوانی یک واقعه تاریخی ضروری هستند.

سه گانه پژوهشگر - بازنمایی رویداد - مخاطب

تفاوت مخاطبین در تفسیر و واکنش به یک واقعه تاریخی، ضرورت فراتر رفتن از روایت مستند، مستقیم و بلاواسطه تاریخ را نشان می‌دهد. کاری که پژوهشگر در این مرحله برعهده دارد. این بار، پژوهشگری که در معرض تجربه مستقیم زندان، شکنجه و کشتار نبوده است، تصویری از واقعه را بازسازی و بازنمایی می‌کند.

در این مثال، در گام نخست پژوهشگران نقش کلیدی برای ارائه تجزیه و تحلیل و نیز روایت درست و اصیل از واقعه تاریخی دارند. اما به راستی هر پژوهشی مستقل از نگاه پژوهشگر و ساختار تجزیه و تحلیل او از مسائل قابل تصور است؟ به نظر من، نه!

نمونه‌هایی از پژوهشگران و یا شبه پژوهشگران را در اینجا ذکر می‌کنم که به نظرم نتیجه کارشان قابل مقایسه با هم نیست: گروه شبه-پژوهشگران وزارت اطلاعات، نظیر خبرگزاری تسنیم، اندیشه پویا، روایت‌های دستکاری شده وزارت اطلاعات در مورد تاریخچه جریان‌های سیاسی و چهره‌های محبوب تاریخ معاصر ایران. حاصل کار آنان، به وفور در کتاب‌ها و نشریات سفارشی‌شان چاپ و منتشر می‌شود...

گروه پژوهشگرانی که از بنیادهای حقوق بشری کنگره امریکا، شیوخ عرب، بازماندگان رژیم سلطنتی یا بنیاد آزادی امریکا و نظایر آنان پروژه می‌گیرند. چنین پژوهشگرانی، معمولاً پیش از گرفتن چنین پروژهای روند دگرپرسی سیستم فکری و ارزشی‌ای را آغاز کرده‌اند که با خواسته‌ها و چارچوب نیازهای پرداخت‌کننده‌ی پروژه پژوهشی، نزدیک است و حداقل در خطوط اساسی خود همخوانی دارند. بخشی دیگر از پژوهشگران، نخست، همین کار را با نیت خیر می‌پذیرند که با بودجه‌های مرتجعین، کارها و پژوهش‌های "خوبی" بنویسند که تامین هزینه‌های چنین پژوهشی، بدون چنین امکاناتی میسر نیست. علی‌رغم نیت خیر چنین افرادی، تجربه نشان داده است که در طی یک روند، پژوهشگر است که در ساختار آنالیز و نگرش به موضوع در سیستم چنین بنیادهایی ادغام می‌شود و نه برعکس.

از این گروه‌های نمونه‌وار پژوهشگران و شبه‌پژوهشگران که بگذریم، دسته معدودی از پژوهشگران هستند که چون گوهری نایاب، خود را وامدار حقیقت می‌دانند و علی‌رغم همه افت و خیزها و محدودیت‌ها، تلاش در بازنمایی درست و راست رویدادها دارند. سنجش درستی و قدرت کار آنان، در این نمونه‌ها، موضوع بحث ما نیست. موضوع اتفاقاً خود پژوهشگر است! نزدیک‌تر

که بنگریم، اینان کسانی هستند که مستقیم یا غیرمستقیم، خود را همبسته با سرکوب‌شدگان می‌دانند. پژوهش آنان، فقط یک ورق پاره نیست، گواهی وجدان (یا به عبارت دیگر: آگاهی بلاواسطه و غریزی‌ای) است که دل در گرو رهایی انسان‌ها دارد.

فکر کنم که تفسیر و پیش‌بینی نتایج به شدت متفاوت چنین پژوهش‌هایی با توجه به نگرش پژوهشگران، نیاز به توضیح اضافی ندارد.

یادمانه دروغین و فراموشی: حکومت - جهان از منظر بازجو - مخاطب؟

با در نظر گرفتن دو مقدمه پیشین، سومین سه گانه، اتفاقاً به یادمانه دولتی و دروغین مشخصی می‌پردازد که جهان را از چشم‌انداز بازجویان، شکنجه‌گران و حکومت نشان می‌دهد. پیش از آن که به نمونه‌های مشخص بپردازیم، بایستی فهمید که مکانیسم فراموشی چه نیازهایی دارد؟ در مقاله‌ای به تاثیر از امبرتو اکو درباره فراموشی می‌خوانیم:

"وقتی از فراموشی سخن گفته می‌شود به این معناست که... خود این فراموشی بایستی فراموش شود، [یعنی] درباره یک فراموشی "فراموشی" اندیشیده شود"²⁷

یادآوری به مدد گزارش شاهدین مستقیم واقعه، مدارک و مستندات، مکان رویداد و تصاویر و... امکان پذیر است ولی فراموشی به روش یادآوری قابل دسترسی نیست! چگونه می‌توانید تکنیک‌ها، تصاویر و مکان‌هایی را ارائه دهید که شما را به فراموشی یعنی نیستی و عدم یادآوری رهنمون شوند؟ چنین فراموشی‌ای امکان‌پذیر نیست. در واقع، آنگاه که از روند "فراموشی" سخن می‌گوییم، از روند جایگزینی یک یادمانه یا حافظه دیگر به جای یادمانه‌ای پیشین سخن می‌گوییم که بایستی به عقب رانده و فراموش شود. در موضوع مشخص بحث ما، یادمانه دروغین از این چشم‌انداز پیوند ناگسستنی برای فراموشی یادمانه‌های معتبر از تاریخ معاصر ایران را دارد. سکوت درباره یک رویداد، یادمانه حاکمان، یادمانه تحریف یا دستکاری شده، یادمانه دروغین و فراموشی تاریخی، وجوه جدایی ناپذیر یک پدیده واحد هستند که بنا به دوره تاریخی و فضای سیاسی جامعه از سوی حاکمان یکی از آن‌ها اهمیت بیشتر یا کمتری می‌یابد و یا بنا به صلاحدید خود، به صورت موازی از همه ابزارها به صورت منتظم یا غیرمنتظم استفاده می‌کنند تا روایت راستین و معتبر از رخدادها را در اثبوه دروغ، تحریف و گزارشات در هم و بر هم غرق کنند. هدف این نیست که یکی از این روایت‌های نادرست روایت غالب شود، بلکه هدف اصلی این است که روایت ستم‌دیدگان و محکومان در باتلاق ضد-اطلاعات و روایات نامعتبر و ناراست، غرق شوند و مخاطبین را از قدرت تصمیم‌گیری و دستیابی به حقیقت محروم سازند.

حاصل چنین تبلیغات مغزشوپیانه‌ای از طریق جعل تاریخ به نتایجی منجر می‌شود که در امر روانشناسی به طور کلی به فراموشی تعبیر می‌شود: «فقدان توانایی برای یادآوری، شناخت یا بازسازی آنچه قبلاً آموخته شده است... در روانکاوی، فراموش کردن به عنوان نتیجه واپس زدن شناخته می‌شود. یعنی، خاطره از بین نمی‌رود بلکه تحت تأثیر مکانیسم‌های دفاعی غیر قابل یادآوری می‌گردد.»²⁸ البته پرداختن به زمینه‌های روانشناسی و روانکاوی، موضوع نوشته کنونی نیست و از آن فراتر می‌رود، اما تداعی و هم‌سویی‌هایی را در دو زمینه اجتماعی-تاریخی و روانشناسانه بحث می‌توان دید.

فیلم سیانور، ماجرای نیمروز: جهان از منظر بازجو و شکنجه‌گر

با ذکر چند نمونه تلاش می‌کنم خطوط کلی که روایت‌های ناراست، دستکاری شده و هوشمندانه دشمن را نشان دهم که در این دوره تاریخی برای تخریب یادمانه اصیل و راستین ستم‌دیدگان بکار بسته و خواهد بست. به نمونه‌های مشخص بپردازیم: دو فیلم پرخرج جمهوری اسلامی برای تولید یادمانه دولتی و دستکاری یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی ستم‌دیدگان، یعنی فیلم سیانور و ماجرای نیمروز.

این دو فیلم، علی‌رغم داستان‌سرایی در دوره‌های مختلف شاه و جمهوری اسلامی، به طرز ساده‌لوحانه‌ای، تکنیک‌های روایی شناخته شده‌ای برای دستکاری بر اندیشه و احساس مخاطبین را به کار برده‌اند. هر دو، بر بستر روایت عشقی دو "دل‌داده" رخ می‌دهند: در سیانور ساواکی‌ای که عاشق شیدای یک عضو مهم بخش م.ل. سازمان مجاهدین بوده و تا دم مرگ علی‌رغم "شکنجه ناخواسته" اعضای دستگیر شده همین تشکیلات در زندان‌های شاهنشاهی و ساواک، در خانه‌اش از عشق مجروحش پرستاری می‌کند!

در روایت ماجرای نیمروز همین کلیشه برای ایجاد کشش عاطفی مخاطبین فیلم تکرار می‌شود: این بار عضو جوان و "دل‌نازک" داستانی که برای شناسایی و دستگیری و سرکوب مجاهدین در سال 1360 مشغول کار است، به یک باره با دیدن دوباره هم‌کلاسی دانشجوییش که با سازمان مجاهدین کار می‌کند، پایش شل شده و فقط به فکر "نجات" عشقش از دست این موجودات "بدطینت" است. آخرش هم حاضر است گلوله از او بخورد، اما یک تار مو از او کم نشود، و با "کمال تأسف"، رئیسش "مجبور" می‌شود یک نارنجک در اتاق دختری که زخمی شده است بیاندازد که پایان دراماتولوژی داستان باشد.

این یک سطح از روایت دروغ است که بایستی بار عاطفی و کششی را ایجاد کند که مخاطب بخت برگشته تا آخر فیلم بنشیند تا تبلیغات مستقیم و غیرمستقیم برای پلیس "خوب" و مبارزین و آزادی خواهان "بد" را تماشا کند و در مغزش جذب و ثبت کند!

در هر دو فیلم، داستان با این که از زوایه ناظر کل روایت می شود، ولی دوربین و معرفی جهانی که رویداد فاجعه بار شکنجه و کشتار رژیم در آن رخ می دهد، از زاویه نظر ساواکی (سیانور) و یا دادستانی جمهوری اسلامی (ماجراجی نیمروز) وقایع را به مخاطب بازگویی می کند. انتخاب چنین شکل روایت تصویری و داستانی، بسیار آشناست و هم‌دلی بیننده را با "قهرمانان داستان" (یعنی ساواکی و بازجوی دادستانی) به وجود می آورد. اگر افراد برای نمونه به فیلم نیمروز توجه کنند، در صحنه‌ای که حمله به خانه تیمی سازمان مجاهدین خلق ایران که در آن 21 عضو و کادر این سازمان و نوزادان کوچک پنهان شده‌اند، دوربین و روش تعریف روایت به نحوی است که بیننده‌ای که آگاهانه بر صحنه نظاره نکند، ناخودآگاه با دوربین و هیجانانگیزهای تیراندازی و انفجار، می‌خواهد زودتر در خانه تیمی منفجر شود و "خوب"ها - یعنی گروه ضربت دادستانی، سپاه پاسداران و... زودتر "بد"ها - یعنی که نیروهای مخفی شده در خانه - را شکست بدهند.

این روایت، حتی از لحاظ تصویری نیز با بیننده راستگو نیست. بیننده نمی‌بیند که در آن طرف، بر انسان‌هایی که به سوی شان شلیک می‌شود، چه می‌گذرد؟ چه شده است که از زندگی آزاد به گوشه‌ای در خانه تیمی پناه آورده‌اند که شکارچیان انسان، یعنی دادستانی و شکنجه گر و سپاه، آن‌ها را شکار نکنند؟ مادر نوزادش را بایستی کجا پنهان کرده باشد، که به هنگام تیراندازی، پرتاب بی مه‌ابای نارنجک، شلیک آرپی جی به خانه، او را از مرگ حتمی نجات داده باشد، در حالی که خودش در دفاع از خانه و فرزندش کشته شده است؟ آیا آن‌ها "دل‌شان می‌خواست" که پنهان شوند؟ یا نه؟ همان قهرمان‌های فیلم (یعنی سرکوبگران جمهوری اسلامی و شکنجه‌گران) از همان روز اول روی کار آمدن‌شان و حتی قبل از روی کار آمدن‌شان، مشغول شناسایی، دستگیری و سرکوب مجاهدین و کمونیست‌ها بوده‌اند؟ البته در داستان، خبری از گروه دوم یعنی کمونیست‌ها، روشنفکران مستقل و تیپ‌های مختلف مخالفین سیاست سرکوبگرانه جمهوری اسلامی نیست.

در داستان، خبری از این نیست - یا بسیار کم رنگ تکرار می‌شود - که روزانه 120 تا 250 اعدام به دست همین لاجوردی "رئوف" با تیم دادستانی با "عاطفه" اش انجام می‌شده است و در روزنامه‌های دولتی و تحت اختیارشان جار می‌زدند تا همه مردم بترسند و به خانه‌هایشان بازگردند. تا هیچ فردی، برای آزادی و عدالت صدایش در نیاید و چادر و روسری را با توسری بر سر زنان و دختران کنند.

بیننده فیلم، همه این واقعیات را نباید بداند یا به آن‌ها فکر کند، فقط باید خوشحال باشد که "یک آدم سیبیلوی بدجنس" در حین فرار گلوله می‌خورد. این آدم، یعنی موسی خیابانی، به روایت تصویرهای واقعی خودش، علاوه بر این که آدم خوش‌دلی بود، برحسب اتفاق آدم بسیار خوش چهره و زیبایی نیز بود! اما در فیلم، گریمر فیلم، حتی به این موضوع هم رحم نمی‌کند، در طرف دیگر یعنی سرکوب شدگان، هیچ چیز زیبایی نبایستی وجود داشته باشد، هر چه هست، زشت و زمخت است، بنابراین اگر به چهره آدم سیبیلو دقیق نگاه کنید، گریمر تلاش زیادی کرده است که با تغییرات بسیار ظریف و کلیدی در چهره مقتول، او را "خوفناک" و "غیرقابل دوست داشتن" معرفی کند.

می‌توان لحظه به لحظه دروغ پردازی‌های دو فیلم حکومت را زیر ذره بین برد، اما برای بحث کنونی به همین جا بسنده می‌کنیم. از فیلم‌سازان ارتجاعی گفتیم، شاید مناسب باشد که پاسخ خودشان را از فیلم‌ساز بزرگ سینمای جهان و یکی از بنیان‌گذاران موج نو فرانسه، یعنی ژان لوک گودار دریافت کنند. او در یکی از مصاحبه‌هایش درباره "نقد بصری"²⁹ با نشان دادن دو صحنه از دو فیلم درباره جنگ ویتنام به بحث نقد بصری می‌پردازد. فیلم نخست Full Metal Jacket ساخته اسانلی کوبریک که به فارسی "غلاف تمام فلزی" ترجمه شده، و فیلم دوم ساخته سانتیاگو آلوارز Santiago Álvarez کارگردان کوبایی است. او نشان می‌دهد که فیلم کوبریک به جای روایت صادقانه و وفادارانه جنگ ویتنام، به روش‌های هالیوودی که در آن دوران سام پکین پا، به عنوان "کارگردان خشونت" سرآمد آن بود، پناه آورده است. در فیلم دیگر، تصاویر از بطن زندگی و رخدادی که برای مردم ویتنام در جریان است، حکایت می‌کند. او با مقایسه این دو فیلم می‌گوید که وظیفه نقد فیلم، نشان دادن تفاوت این روایت ناصداقانه و دروغین (کوبریک) در مقابل روایتی وفادار به حقیقت (آلوارز) می‌باشد. اگر مخاطب یا بیننده، یک بار به این نوع نگاه کردن آشنا شود، دیگر هر بار که شاهد چنین نمایشی باشد، برایش تشخیص حقیقت یا دروغ، میسر است و وظیفه منتقد به انجام رسیده است.

نمونه واضح‌تر و وسیع‌تر را در نوع ساخت فیلم‌های وسترن یا "سرخپوستی" داشتیم که "آدم خوب‌ها" یعنی سفیدپوستان "آدم وحشی‌ها" یعنی "سرخپوستان" یا در واقع بومیان امریکا را می‌کشند. با رسیدن سواره نظام که با شپیور به محل جنگ می‌رسید؛ بیننده نفس راحتی می‌کشد که به سوی مردم بومی - "سرخپوست‌ها" - شلیک می‌کنند و آن‌ها مثل برگ خزان روی زمین می‌افتند. در یکی از این تحقیق‌ها صحنه‌های فیلم‌های وسترن به کودکان سرخپوست نشان داده شد، در صحنه‌هایی که "آدم بدها" به سویشان

شلیک می‌شد، کودکان بومی - "سرخپوست" - چنان همراه روایت فیلم‌ساز شده بودند، که برای کشتن بومیان - "سرخپوستان" - در فیلم از شادی کف می‌زدند. این نمونه‌ها، شاید یادآوری‌ای باشد که روایت دروغین و دستکاری شده، قدرت مسخ‌کننده غیرقابل‌تصوری دارد.

اگر مخاطب این نوشته نیز، بتواند چنین ارتباطی را بین دروغ‌های تبلیغات‌چیان جمهوری اسلامی ببیند، فریب این رژیم نقش بر آب است. در اینجا اگر به سه گانه‌های پیشین بازگردیم، شاید منظورم را بهتر بتوانم بیان کنم: اگر ببیند، مخاطب، یا به عبارتی دقیق‌تر سوژه، نقش فعال و مسئولانه خود را در نقد و کنار زدن تاریخ دروغین و دستکاری شده داشته باشد، بنابراین کارکرد چنین تبلیغات مغزشوینده‌ای که از سوی حکومت، پژوهشگر حکومتی، وزارت اطلاعات و امثالهم انجام می‌شود؛ الزاماً نتیجه‌ای یکسان نخواهد داشت.

یک - مخاطب می‌تواند تمام دروغ‌ها و یادمانه دروغین را بپذیرد و همان داستان را مثل طوطی تکرار کند،

دو - مخاطب می‌تواند پس از دیدن چنین فیلم‌هایی یا مطالبی، به جستجوی منابع و اطلاعات بیشتری باشد که مستقل از این داستان‌سرایی دستکاری شده، به گوشه‌هایی از حقیقت دست بیابد.

سه - مخاطب می‌تواند براساس دانش و تجربه پیشین که در یادمانه اجتماعی و گروهی سرکوب‌شدگان دهه شصت وجود دارد، به اقدام متقابل و اعتراضی دست بزند و تمام شبه-پژوهشگران و بازجویان فرهنگی را سکه یک پول سازد!

و...

به قول قدیمی‌ها، شنونده باید عاقل باشد!

بخش چهارم: یادمانه و مبارزه طبقاتی

برای گذر مشخص از بحث آگاهی طبقاتی و اجتماعی به مبارزه طبقاتی، نیاز به گریزی داشتیم به بحث حقیقت، دروغ و تلاش برای تحریف سیستماتیک تاریخ گذشته تا نهایتاً در ذهن ما این پرسش به وجود آید که نقش انسان‌ها و از جمله "ما" در این میان چیست؟ اگر فرض کنیم که همگی حقیقت پذیرفتند ولی نهایتاً حاکم، سرکوبگر و شکنجه‌گر خیلی ساده جواب داد: "خوب کردم، حقتان بود!"، پاسخ از سوی ما چه خواهد بود؟! حالا باز هم ما بایستی برهان تئوریک و ادله بیشتری برایشان بیابیم تا متقاعد شوند کارشان جنایتکارانه و بی‌رحمانه بوده است؟ چگونه باید ایشان را متقاعد کرد که پاسخگوی اعمالشان باید باشند؟

این پرسش‌ها، ما را به موضوع بعدی بحث، یعنی رابطه مبارزه طبقاتی و یادمانه رهنمون می‌کنند. در بخش اول، به مسئله آگاهی طبقاتی و یادمانه اشاره کردیم، اما موضوع در حوزه نظر نباید خلاصه شود. دریافت، تفسیر و تجربیات تاریخی‌ای که ما در تاریخ معاصر ایران تجربه کرده‌ایم، نمی‌تواند بدون تلاش برای تغییر شرایط و علل کلیدی‌ای که این فضا را به وجود آورده، در نظر گرفته شوند. مقایسه سه گانه‌هایی که در بالا ذکر شد - جایگاه‌ها و نگرش‌های مختلف شاهد عینی، مخاطب و پژوهشگر - ما را گامی دیگر به جهان پیچیده‌تری نزدیک می‌کند که دست‌یابی به حقیقت، بازتاب و باز نمود درست رویداد تاریخی، فقط امری نیست که به مدد اسناد و مدارک، بلکه به مدد انسان‌ها، در نقش روای، مخاطب و پژوهشگر، ممکن است. نکته مهم، اما این است که این انسان‌ها در جایگاه‌ها و زوایایی متفاوتی هستند که روند دست‌یابی به حقیقت را به ویژه در مورد رخدادهای تاریخی معاصر، با این گفته آشنا پیوند می‌زنند که اگر قضایای بدیهی هندسی هم با منافع افراد برخورد می‌نمود، مطمئناً آن‌ها را رد می‌کردند.

در تفسیر وقایع، نظرگاه‌های مختلفی را می‌بینیم که تنها، "نظر" نیستند بلکه بیان منافع طبقات معینی هستند. به بیان دیگر، آن چه که در بحث‌های پیشین درباره یادمانه بیان کردیم، تناسب معینی با تفسیر گروه‌های مختلف اجتماعی دارد که بنا بر منافع طبقاتی خودشان به رخدادهای تاریخی گذشته نگاه می‌کنند. با این چشم‌انداز و نگرش به موضوع، تلاش حاکمان و آن چه که در بحث‌های خود به عنوان یادمانه دروغین می‌شناسیم، بهتر فهمیده می‌شود.

طبقات حاکم - به همان گونه که در سایر عرصه‌های زندگی - تلاش می‌کنند گروه‌ها و طبقات اجتماعی دیگر و از جمله طبقات محکوم را متقاعد کنند که تفسیر و روایت آن‌ها از تاریخ درست است. حاکمان، علاوه بر این که انسان‌ها را در عمل سرکوب کرده‌اند، خواهان پذیرش سرکوب و شکست محکومان، از سوی سرکوب‌شدگان است. هدف این یادمانه دروغین یا یادمانه حکومتی، این است که تاریخ سرکوب به روایت حاکمان به عنوان روایت "درست و حقیقی"، به عنوان امری درونی در تک تک افراد جامعه پذیرفته شود. مردم این روایت را به عنوان بازتاب درست و واقعیت‌های گذشته بپذیرند و آن را تکرار کنند. دست آورد

چنین چیرگی نظری و فرهنگی‌ای بر فرودستان و سرکوب‌شدگان برای دستگاه سرکوب و حاکمان بیش از آن است که از آن بگذرد: پیشبرد کارسازتر جنگ روانی علیه مخالفین، تبلیغ و ترویج ناامیدی از هرگونه اقدام جمعی و مشترک برای مبارزه و مقاومت، تقویت زمینه فرار سرکوبگران از تعقیب و مجازات، تهی‌سازی ایده‌های رهایی‌بخش به نحوی که کسی به سوی آن‌ها نرود، یا چنان کاریکاتوری از قهرمانان و نمونه‌های الهام بخش مبارزه ارائه دهند که نسل جوان نتواند تصویر درستی از آنان به دست آورد و... در اینجاست که پاسخ به این مسئله، پاسخ به این و ارونه‌سازی حقیقت، نه در حوزه نظر بلکه در حوزه عمل نیز ضروری است.

جدال روایت حقیقی و دروغین، دماسنجی از سطح رشد مبارزه طبقاتی

فقط جمهوری اسلامی و یا بازجویان شکنجه‌گرانش نیستند که کشتارها را با تمام توان، کتمان می‌کنند. تجربه آلمان و کلاً فعالیت‌های فاشیستی و دست راستی افراطی در اروپا نشان می‌دهد که دقیقاً همین روند در مورد جنایات دوران نازی و فاشیسم تجربه شده است. آن‌ها تلاش می‌کنند که جنایت‌کاران را که در رایش سوم در قدرت بوده‌اند، از یک جنایت‌کار به یک انسان عادی مبدل سازند. آن‌ها چنین روندی را، یعنی روند میرا کردن تبهکاران، را سال‌هاست که از طریق حرف، نوشته و تولید اسناد دروغین دنبال می‌کنند. تولید انبوه دروغ، بخشی از سیاست تبهکاران برای گریز از دست یابی به حقیقت رخدادهاست.³⁰

همان‌گونه که مارکس نشان می‌دهد که برداشت‌های متضاد و ناسازگار از موضوعی واحد، بازتاب تعارض نظام تولید سرمایه‌داری‌اند؛ نگاه به تاریخ معاصر جامعه ایران و تفسیرهای متفاوت و برداشت‌های متفاوت از این تاریخ، حاصل منافع متضاد و نیز ناسازگاری نیروهای اجتماعی و طبقاتی‌ای است که در چنین چالش‌هایی، نظر ویژه‌ی طبقاتی خود را بیان می‌کنند. از این چشم‌انداز، شدت شکل‌گیری روایت‌های دروغین از تاریخ و وقایع دهه ۶۰ نشانی از فعال‌شدن نیروهای اجتماعی‌ای است که در آن سرکوب‌ها در نقش سرکوب‌گر به دستگیری و شکنجه و اعدام مخالفین مشغول بوده‌اند. در عین حال، میزان سیطره یا عدم سیطره چنین روایتی تبهکارانه و عفونت‌بار از تاریخ، نشان از سطح، میزان و شدت مقاومت اجتماعی و یا اعتراض از سوی طبقات سرکوب شده را بیان می‌کنند. اگر از فراموشی و دروغ صحبت می‌کنیم، صحبت از افول مقاومت اجتماعی و طبقاتی و پیشروی طبقات حاکم در جان و وجدان نسل جدیدی است که در معرض روایت‌های تبهکارانه حاکمان، پیام و تجربه ما را نشنیده‌اند. این موضوع، نشانگر و دماسنجی از سطح رشد یا افول مبارزه طبقاتی در ایران است.

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، نکته مهم از این چشم‌انداز، این است که تاکید کنیم: پاسخ به این پرسش که "کدام تفسیر از سرکوب سیاسی، شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی در ایران درست است؟" پاسخ پراتیک است و نه تئوری. گویی مارکس جوان، در تزهایش درباره فوئرباخ، ما را فرامی‌خواند، ما را به چالشی جدی دعوت می‌کند، هنگامی که در تزهوش می‌نویسد:

«مسئله اینکه آیا تفکر انسانی دارای حقیقت ابژکتیف هست یا نه، به هیچ وجه مسئله تئوریک نیست بلکه پراتیک است. انسانها باید در پراتیک حقیقی بودن یعنی واقعیت و توانایی و ناسوتی بودن تفکر خود را اثبات کنند.» (مارکس، تزهوش درباره فوئرباخ)

پاسخ پراتیکی ما برای شکل‌گیری و گسترش یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی

با این توضیحات، می‌توان نگاه دوباره‌ای به اهمیت فعالیت‌ها در زمینه شکل‌دهی و گسترش یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی داشت. در این نوشته به تمام جزئیات و دستور کار جنبش دادخواهی در این زمینه نخواهیم پرداخت. بخشی از بحث‌ها در سند جنبش دادخواهی از چشم‌انداز رهایی بخش³¹ و کتاب‌ها و مقالات مرتبط با آن³²، مطرح شده‌اند و ارزیابی آن در دوره کنونی نیز نیازمند نوشته و پژوهشی مستقل است. در اینجا به صورت محدود با توجه به موضوع بحث، نظری گذرا بر این نشانگر و دماسنج مبارزه طبقاتی خواهیم داشت.

ما با حرکت از یادمانه فردی و تک‌نگاری‌های زندان، تا شکل دهی به یادمانه‌های اجتماعی، گروهی و فرهنگی خود، برای دسترسی به حقیقت آن چه که در تاریخ معاصر کشورمان رخ داده گام برمی‌داریم. بر ما روشن است که بسیاری از جنبه‌های وقایع ناآشکار است و حاکمان در پوشاندن و تحریف آن می‌کوشند. بر ما روشن است که در راه روشن شدن تمام رخدادهای تاریخی دهه‌های گذشته گام‌های بسیاری بایستی برداشته شود، نکته مهم اما این است که دست‌آوردهای تا لحظه کنونی جنبش دادخواهی، عناصر بسیاری از حقیقت رخدادهای گذشته را آشکار کرده است. حاکمان با عقب نشینی از تاکتیک سکوت و روی آوری به تاکتیک دروغ و ریاکاری، به تحریف و دستکاری تاریخ پناه آورده‌اند. رفتار تهاجمی حکومت جمهوری اسلامی و یادمانه دروغین یا تحریف شده، در واقع چند حقیقت را درباره وضعیت کنونی جامعه ایران آشکار می‌کند:

نخست - دیگر کتمان و سکوت در قبال کشتارهای دهه ۶۰ ناممکن است. کار مداوم و آگاه‌گرانه و روشن‌گرانه‌ی خانواده‌های جانفشنان و جانب‌اختگان، زندانیان سیاسی جان بدربرده از کشتارها، مدافعین حقوق زندانیان سیاسی، پژوهشگری و مستندسازی

اندیشمندان و روشنفکران و به بیانی دیگر فعالیت تک تک ما و شما، قادر به عقب راندن حاکمان از سنگر سکوت و کتمان جنایات شده است.

دوم - علی‌رغم تهاجم نظری، تحریف تاریخ و تهاجم کلامی حاکمان جمهوری اسلامی، آغاز بحث گسترده اجتماعی درباره کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، نشان دهنده‌ی موضع دفاعی و عقب نشینی آن‌ها از استراتژی پیشین‌شان؛ یعنی سکوت و فراموشی؛ به سوی استراتژی جدید؛ یعنی دروغ و روایت ریاکارانه و تحریف‌آمیز تاریخ می‌باشد. این موضع تدافعی است. چرا که علی‌رغم کلام تهاجمی، علی‌رغم امکانات مالی بیکرانی که دولت حاکم با تکیه بر ثروت‌های ملی ایران برای تبلیغات و دروغ پردازی‌های مختلفش پرداخت می‌کند؛ دست و پا زدن حقیرانه‌ای است که بقای خود را چند روزی بیشتر کند. حکومت برای بقای خود می‌جنگد و دروغ سلاح عوام‌فریبانه حاکمان است. شرایط جامعه و واقعیات انکارناپذیر کشتارهای دهه‌های پیشین، هرگونه مشروعیت و حقانیتی را از این حکومت می‌گیرد. به همان نسبت که مشروعیت و حقانیت این رژیم محو می‌شود بر کلام تهاجمی و بر میزان تکیه بر دروغ‌های بزرگ و تحریف‌های سیستماتیک تاریخ ایران بیشتر می‌شود.

در جای دیگر نیز گفته‌ام که کشتارهای بزرگ دهه ۶۰ و به ویژه تابستان ۶۷، نشانه‌ای از قدرت رژیم جمهوری اسلامی نبود بلکه نشانی از شکست و نامطمئن بودن به آینده سیاسی‌اش بود. جمهوری اسلامی با کشتار هر چه بیشتر مخالفان سیاسی در زندان، ضعف قدرت و بحران مشروعیت‌اش را آشکار می‌کرد.

سوم - اگر سکوت و کتمان حقیقت کشتارها از سوی رژیم، با کار مداوم و مبارزه‌ای نه چندان آسان به شکست انجامید، پیام و درس آن برای ما، ادامه فشار و تداوم کار روشنگرانه برای بازتاب درست و واقعیات جامعه و تاریخ معاصر ایران به ویژه برای نسل جوانی است که جوایز حقیقت است. این حکومت تاب حقیقت ندارد! و یگانه برتری محکومان، دفاع از حقیقت و آگاهی در تمامیت آن است.

چهارم - بلوغ و باروری آگاهی طبقاتی و اجتماعی، بر پایه تجربیات و یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی ما ممکن است. آنگاه که ما چنین تجربیات مشخص (انضمامی) را از دست بدهیم یا نتوانیم آن‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل سازیم، هر تلاشی برای دسترسی به آگاهی، مجرد و سرانجام کاذب خواهد بود.

بخش پنجم: انقلاب و آگاهی طبقاتی

مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، روشن کردن وضعیت کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی در زندان‌ها و نیز سرکوب چند دهه اخیر، به دریافت من، پرداختن به معلول‌هاست و نه علت‌ها. این‌ها جزئیات یک مجموعه حکومتی و سیستم اقتصادی اجتماعی را شکل می‌دهند. ما نشانه‌های متعددی از رفتار این سیستم را در مواجهه با مسائل سیاسی، در مواجهه با مخالفین سیاسی و نیز در مواجهه با خواسته‌های به حق مردم برای حقوقشان - برای نمونه کارگران، زنان، دانشجویان و جوانان - در جامعه شاهد هستیم.

این نوشته کامل نخواهد بود و شاید شبیه ایجاد خواهد کرد که اگر ما فقط بر روی این موضوع خاص، یعنی خشونت و سببیت شکنجه گران رژیم جمهوری اسلامی متمرکز شویم و مجموع یا کلیت مشکل‌مان را از کنارش بگذریم. ما نظرمان را درباره "مجموع مشکل"، در گفتگوهای زندان شماره یک، در سال 1376، از طریق انتشار سخنرانی برتولت برشت، بسیار واضح و بدون تعارف در میان گذاشتیم. برشت در آن سخنرانی معروف خود درباره فاشیسم، در نخستین کنگره جهانی نویسندگان در پاریس، در سال 1935 می‌گوید:

«آن عده از دوستانی که مانند ما از فجایع فاشیسم متنفرند ولی در عین حال می‌خواهند مناسبات مالکیت موجود محفوظ بماند و یا در قبال آن موضعی بی‌تفاوت اختیار می‌کنند قادر به مبارزه قاطع و پی‌گیر با این درنده‌خوئی‌های روزافزون نخواهند بود، چون نمی‌خواهند به‌برقراری مناسبات اجتماعی‌ئی که در آن دیگر درنده‌خوئی را راهی نیست کوچکترین گامی بردارند. ولی آنها که در جست‌وجوی ریشه‌های این نابسامانی‌ها به نقش مناسبات مالکیت پی برده‌اند، درکات دوزخی از پلیدی‌ها را یک به یک پشت سر نهاده‌اند و در ته این جهنم زشتی‌ها به جانی رسیده‌اند که جمعی کوچک، سلطه بی‌رحمانه خود را بر تمامی جامعه بشریت حکم‌فرما کرده است. این جمع سلطه‌اش را بر آن شکلی از مالکیت فردی بنا نهاده که در کار بهره‌کشی از انسان‌هاست و با چنگ و دندان از چنین مناسباتی دفاع می‌کند، از طریق فدا کردن فرهنگی که به‌هیچ روی تن به‌دفاع از چنین نظامی نمی‌دهد و یا به‌کار دفاع از این نظام نمی‌آید، و همراه با امحای تمامی قوانین جامعه بشری، یعنی قوانینی که بشریت قرن‌ها با شهامت تمام در راهشان مبارزه کرده است.

دوستان، بیایید درباره مناسبات مالکیت صحبت کنیم!

این چیزی بود که می‌خواستیم درباره درنده‌خوئی‌های روزافزون بگویم، تا در اینجا نیز این حرفها زده شده باشد، و یا بهتر بگویم: من نیز آن را مطرح کرده باشم.»³³

و این نکته‌ای اساسی است. همه مبارزات از جمله دفاع از زندانیان سیاسی، تلاش برای بازسازی یادمانه‌های اجتماعی، گروهی و فرهنگی، زنده نگه داشتن یاد و خاطره رفیقان‌مان گام‌هایی ارزشمندند. این تلاش‌ها ما را به شناخت مجموعه کلی‌تری، یعنی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی؛ تمامیت سیستم سرمایه داری که هر دم به تولید و بازتولید زندان، شکنجه و اختناق و ترور با مفهوم جهانی مشغولند، قادر می‌سازد. پیوند خوردن این آگاهی بالفعل با موجودیت چنین سیستم فلاکت باری، بخشی از دستاورد اجتماعی ما برای ریشه کنی قطعی منشا سرکوب، شکنجه و کشتار است. دست یابی به چنین شناختی، پیروزی برای همه ما به شمار می‌رود. می‌دانیم با چه فضایی دست و پنجه نرم کردیم؛ با چه فجایعی روبرو شدیم؛ چه ناگواری‌هایی را مادران و پدران خواهران و برادران همسران و کودکان از این جمع برای آزادی و عدالت اجتماعی بر جسم و جان‌شان تحمل کردند. ما از این آگاهی بالفعل باید به سمت آگاهی ممکن گذر کنیم و به درک این ضرورت برسیم که امکان تغییر در مجموعه‌ی سیستم موجود است. در غیر این صورت، از ناله‌ای به ناله دیگر، از شکستی به شکست دیگر و از فاجعه‌ای به فاجعه دیگر حرکت خواهیم کرد.

این تغییر بزرگ، فقط برای سرنوشتی یک حکومت و جایگزینی سیستمی دلخواه و آرمانی به جای آن نیست. در مسیر بررسی رژیم‌هایی همچون رژیم جمهوری اسلامی و بخشاً در همین نوشته به انبوه دروغ، ریاکاری، فساد اخلاقی، سیاسی و فرهنگی در جامعه برمی‌خوریم که چنین سیستم‌هایی همراه با سرکوب، شکنجه و اختناق به جزء لاینفک زندگی مردمان یک سرزمین تبدیل می‌سازند. باری، "ماهی از سر گنده گردد، نی ز دم!"

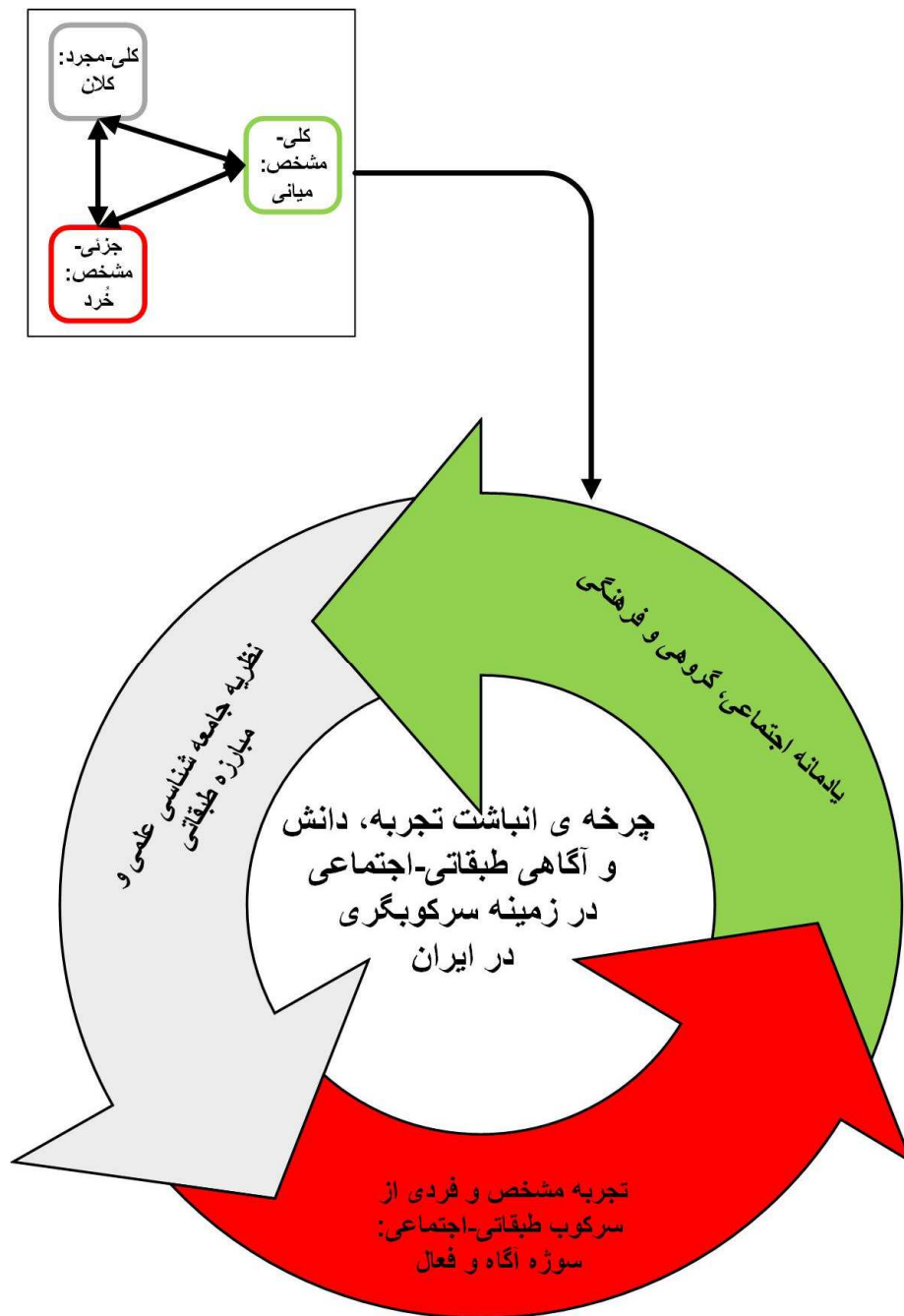
چنین تباهی‌ای، از سر این اجتماع، از حکومت و سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حاکم به سراسر آحاد اجتماع سرایت می‌کند. روزی نیست، بهتر است بگوییم لحظه‌ای نیست که گوشه‌های مدهش و بزرگ مجموع تباهی‌ای که بر کل اجتماع چیرگی یافته است، از طریق اخبار و یا رسانه‌های اجتماعی دریافت نکنیم. از تکرار نمونه‌ها به عمد خودداری می‌کنم، چرا که مثنوی هفتاد من خواهد شد. نکته مهمی که می‌خواهم روی آن دست بگذارم این است که ثمره فرعی انقلاب، رهایی از دست حکومت‌های سرکوبگر و سرمایه‌داری است، موضوع اصلی که امداد انقلاب و روند سیل‌آسای آن هستیم، رهایی مجموع اجتماع، و از جمله خودمان، از بختک سرطانی تباهی و قهقرای فکری، اخلاقی و فرهنگی‌ای است که در دوره کنونی دچار آن هستیم. به عبارت دیگر، هدف انقلاب رهایی انسان‌هاست، رهایی خودمان از این باتلاق سرمایه و لجنزار همه جانبه‌اش. خوشبختانه یا بدبختانه در این مشکل، ایران تنها نیست! این تباهی در ابعاد خاورمیانه‌ای و جهانی نیز قابل رویت است. بی‌هوده نیست که مارکس و انگلس جوان نیز از نخستین آثارشان بر این موضوع پای فشرده‌اند:

«برای تولید بزرگ مقیاس این آگاهی کمونیستی، و برای موفقیت خود آرمان، تغییر انسانها در مقیاس وسیع ضروری است، تغییری که تنها در یک جنبش عملی، یک انقلاب، امکان پذیر است. بنابراین، این انقلاب، نه فقط بدین خاطر ضروری است که طبقه‌ی حاکم را نمی‌توان به گونه‌ای دیگر سرنگون ساخت، بلکه بدین دلیل نیز که طبقه‌ی سرنگون کننده، فقط در یک انقلاب میتواند خود را از همه کثافات عصرها پاک کند و فراخور جامعه جدید گردد.»³⁴

جمع بندی

شکل 3 چرخه‌ی انباشت تجربه، دانش و آگاهی طبقاتی-اجتماعی در زمینه سرکوبگری در ایران همبستگی و پیوند تجربه فردی ما، یادمانه و آگاهی طبقاتی-اجتماعی را بر بستر مبارزه طبقاتی و نقش سوژه آگاه نشان می‌دهد. این عناصر پایه‌ای نوشته کنونی بودند که تلاش داشت، دیالکتیک زندگی و هستی واقعی ما را با مبارزه طبقاتی و انقلاب نشان دهد. حرکت از زندگی و تجربه روزمره ما در جریان سرکوب و کشتار مخالفین سیاسی و عقیدتی، از تجربه سرکوب‌های جمهوری اسلامی از زمان روی کار آمدنش، اوج گیری جنون آسای آن در دهه شصت، زمینه‌ها و پایه اولیه‌ای را داده است که شکل گیری یادمانه (حافظه) اجتماعی، گروهی و فرهنگی را ممکن کرده است. این امکان، بدون تلاش و مبارزه جانفشانیان زندان‌های ایران، جان‌بدرندگان و بستگان جانفشانیان، فراهم نمی‌شد. آن‌ها زندگی و خواست‌شان را دنبال کردند و می‌کنند، اما در عین حال، هدیه گرانبهایی را برای مجموع جامعه به ارمغان آورده‌اند که بایستی مسئولانه‌تر آن را نگه داشت و در باروری آن کوشید.

یادمانه به صورت کلی، و یادمانه اجتماعی، گروهی و فرهنگی به صورت مشخص، از طریق انباشت تجربه و دانش اجتماعی در میان "ما" به عنوان گروه(های) اجتماعی، پیوندگاهی را برای غنای بیشتر آگاهی طبقاتی-اجتماعی "ما" فراهم می‌آورد.



شکل 3 چرخه ی انباشت تجربه، دانش و آگاهی طبقاتی-اجتماعی در زمینه سرکوبگری در ایران

از سوی دیگر، آگاهی، تعهد می‌آورد و تعهد عمل اجتماعی معینی را می‌طلبد که در برابر توفان دروغ و ریاکاری حاکمان، از تاریخ سرکوب‌شدگان دفاع کنیم. با ذکر چند نمونه در بخش سوم این نوشته، دریدگی و وحشیگری قاتلان حاکم بر کشور را اندکی به یاد آوریم، تا به این پرسش از طریق برهان تجربی پاسخ دهیم که گذر از این "سرای وحشت" که جمهوری اسلامی ساخته است، بدون مبارزه طبقاتی و یک انقلاب همه‌جانبه ممکن نیست. انقلابی که از اهداف فرعی‌اش سرنگونی جمهوری اسلامی و سرمایه‌داری است و هدف اصلی‌اش رهایی ما. به همین دلیل و به همین مفهوم، انقلاب از چشم‌انداز رهایی‌بخش، همچنان موضوعیت خود را از دست نداده است. در پایان صحبتیم که بسیار بر اهمیت آگاهی و دانش اجتماعی تاکید کردم، می‌خواهم بر نکته‌ای دیگر نیز دست بگذارم:

روند آگاهی طبقاتی و اجتماعی، بدون فهمیدن پیچ و خم‌های تاریخی‌ای که سرکوب‌شدگان و محکومان در جامعه ما تجربه کرده‌اند، بحثی مجرد و به دور از واقعیت‌های زندگی جامعه ما باقی خواهد ماند. شاید برخی از ما فراموش کنیم چه بر سر جوانان کشورمان آورده‌اند، شاید برخی از ما گفته‌ها و سخنان سرکوب‌گران را به یاد نیاوریم، اما کمتر احتمال دارد که یادمان

نیاید که در دوره سیاه سرکوب و شکنجه، در دوره به دارآویختن هم بندان ما، در دوره پایکوبی شکنجه‌گران و قهقهه‌های پیروزمندان‌شان در پای تخت شکنجه، چه احساسی داشته‌ایم! این احساس، همین احساس ساده، که من آن را "وجدان" می‌نامم، یکی از موثرترین نیروهای پیش‌برنده‌ی انقلابی رهایی‌بخش است!

منابع

- ایدئولوژی آلمانی، مارکس و انگلس
 - تزه‌های مارکس درباره فوئرباخ
 - سخنرانی مرتبط: همایون ایوانی - دادخواهی علیه کشتارهای رژیم جمهوری اسلام - ژرفابخشی به یادمانه تاریخی و فرهنگی ایران <https://www.youtube.com/watch?v=vKX-KWWEVo> ، سپتامبر 2011
 - مقاله مرتبط: همایون ایوانی، آواهایی از ناکجاآباد برای ستارگانی بی نام http://dialogt.de/yadmaneh_1 ، سپتامبر 2010
 - مطلب مرتبط: مزده ارسی، به یادار! http://dialogt.de/mojdeh_arassi-2 ، بیست و چهارم سپتامبر 2016
 - Aleida Assmann, Soziales und kollektives Gedächtnis, <http://www.bpb.de/files/0FW1JZ.pdf>
 - جنبش دادخواهی از چشم انداز رهایی بخش، سند مشترک جمعی از زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، خانواده‌های جانفشانان و جانبختگان، فعالین سیاسی و مدافعین حقوق زندانیان سیاسی، روشنفکران و هنرمندان
- http://dialogt.info/wp-content/uploads/2016/02/CheshmAndaz_Reahaiebakhsh_2012125.pdf
- گفتگوهای زندان شماره 11-جنبش دادخواهی و چالش‌های پیش‌رو - جلد یک
- http://dialogt.info/wp-content/uploads/2016/05/Dialog_11_Chalesh_ha.pdf
- گفتگوهای زندان شماره 12-جنبش دادخواهی و چالش‌های پیش‌رو - جلد دو
- http://dialogt.info/wp-content/uploads/2016/02/Dialog_12_Chalesh_ha.pdf
- مصاحبه تلویزیون دریچه مزده ارسی درباره دادخواهی و حافظه تاریخی، ۲ اکتبر ۲۰۱۶
- <https://youtu.be/W9ggHyBdDVI>
- (برای مقایسه یادمانه فرهنگی در دوره شاه و جمهوری اسلامی) تاثیر حماسه سیاهکل بر هنر و ادبیات ایران، فرخ قهرمانی <http://dialogt.de/siahkal-2015-2/>

ضمیمه یک توضیحات بیشتر درباره واژگان‌های مورد استفاده

ادراک Wahrnehmung

شکل ایده‌آل بازتاب واقعیت عینی است که توسط سیستم مرکزی اعصاب حیوانات و انسان‌ها منتقل می‌شود. ادراک یک نگاره‌ی کامل یا تمام‌عیار معنایی چیزهاست که با ویژگی‌های‌شان و نیز روابطشان شناخته می‌شود که بلاواسطه بر روی اندام‌های حسی (دریافت‌کننده) تاثیر می‌گذارد. ادراک در واقع برپایه احساس شکل گیرد اما نه به عنوان یک پیوند ساده‌ی تک تک احساس‌ها بلکه به عنوان کیفیت جدیدی از بازتاب معنایی و احساسی چیزها فهمیده می‌شود.

ادراک در تمامیت خود یک نگاره زنده و واضح واقعیت عینی را به وجود می‌آورد که در آن فقط نمودهای بیرونی، روابط سطحی، تکی یا اتفاقی در نظر گرفته نمی‌شوند بلکه همچنین همراه با پیوندهای درونی اساسی، پیوستگی‌های عمومی و ضروری [پدیده] درک شده‌اند.

اما هنوز در ادراک همه روابط از هم متمایز نیستند؛ آن‌ها نمودها و هستی را در تمامیت‌شان بازتاب می‌دهند. از این رو، ادراک ماده ضروری‌ای را دارا هستند که از آن اندیشه تجربیدی و عمومی، روابط اساسی درونی، عمومی و ضروری می‌تواند انتخاب و برجسته شود.

پایه عینی ادراک وحدت و جوه و ویژگی‌های مختلف چیزها [در بحث ما، پدیده‌ها و رخداد‌های تاریخی] هستند که در ادراک بازتاب می‌یابد و با آن‌ها، انسان در مسیر پراتیک اجتماعی در ارتباط متقابل وارد می‌شود. چیزها از این طریق نه به عنوان مجموعه [ساده] محرک‌های منفرد بلکه به عنوان محرک‌های پیچیده‌ای که بر روی اندام‌های حسی تاثیر می‌گذارند و از این طریق تاثیر متقابل‌شان را مشروط می‌کنند.

تصور Vorstellung

شکل ایده‌آل بازتاب واقعیت عینی است که توسط سیستم مرکزی اعصاب حیوانات و انسان‌ها منتقل می‌شود. تصور یک نگاره‌ی کامل یا تمام‌عیار معنایی چیزهاست که با ویژگی‌های‌شان و نیز روابطشان شناخته می‌شود اما با این تفاوت با ادراک، که، [تصور] نگاره بلاواسطه ارگان‌های حسی کنونی تاثیر پذیرفته از چیزها نیست، بلکه یک بازتولید نگاره-ادراک‌شده از چیزهای ادراک‌شده پیشین است.

چون تصور بیش از این بلاواسطه با موضوع واقعیت عینی در پیوند نیست، پس [تصور] امکان می‌یابد که به میزان معینی از تعمیم (عمومی‌سازی) دست یابد که چیزهای کمتر مهم رها شده و به کنار گذاشته شوند و ویژگی‌های مهم تر رو برجسته‌تر کند. چنین تعمیم حسی‌ای، تصور را عضو پیونددهنده (مفصل) میان ادراک و مفهوم تبدیل می‌کند.

تصور، نقشی مهم در شناخت علمی، در رفتار عملی و فعالیت‌های هنری انسان‌ها بازی می‌کند؛ چون اجازه می‌دهد که از مرزهای معین واقعیت کنونی عبور شود، گذشته را بازسازی شود، آینده پیش‌بینی شود، چیزها در وضعیت ایده‌آل و فانتزی‌اش تصور شود. درست همین موضوع بر پایه فانتزی انسانی است که نیروی محرک مهمی در شناخت و رفتار می‌باشد. هر فعالیت انسانی با تصورات پیوند خورده است: "در پایان روند کار نتیجه‌ای بیرون می‌آید که در آغاز همان کار در تصور کارگر، به عبارت دیگر در حالت ایده‌آل آن، وجود داشت" (مارکس)

هشیاری Bewußtheit

وضعیت ایده‌آل نتیجه رفتار هدفمند انسانی؛ شناخت و استفاده از قانونمندی‌هایی که در طبیعت و جامعه عمل می‌کنند. آگاهی از خود و از محیط، هوشیاری ای است که برپایه پراتیک، فعالیت هدفمند انسانی، کار به وجود می‌آید. متفاوت از Wissen یا Knowledge، به معنای دانش و دانستن که به معلومات و اطلاعات یک فرد، گروه یا فرهنگ می‌پردازد.

آگاهی

تمامیت فعالیت مشخصه روانی انسانی: شامل اشکال بازتاب معنایی یا عقلایی را می‌نامند که با آنها احساسات پیوند خورده است از جمله رفتارهایی که از طریق اراده یا تصمیم انجام می‌شود. آگاهی انسان‌ها واقعیت عینی‌ای را بازتاب می‌دهد که به واسطه سیستم مرکزی اعصاب (انسان) دریافت شده است. آگاهی خودش را به عنوان نتیجه یک روند طولانی بیولوژیک به عنوان کارکرد مغز انسانی توسعه داده است که پیش از همه در پیوند با کار اجتماعی انسان‌ها شکل می‌گیرد. آگاهی حاصل یک فعالیت پیچیده مغزی است که واقعیت عینی را در اشکال ایده‌آل‌اش، بازتاب می‌دهد. آگاهی، بازتابی ایده‌آل از جهان مادی است، از همین رو نمی‌تواند محتوای مستقلی داشته باشد. مارکس می‌گوید "آگاهی نمی‌تواند چیز دیگری باشد، جز هستی آگاه."³⁵

این "هستی آگاه" به ما اجازه می‌دهد که جهان بیرونی را در مجموعه‌ای از نگاره‌ها و انگاره‌هایی در درون‌مان به تصویر درآوریم یا برای دیگران توضیح دهیم. نگاره‌هایی نظیر احساس، ادراک، مفاهیم، دوری، تجربیات حسی و نیز تفکر موضوعاتی از پیش داده شده نیستند و ما از درون زندگی واقعی‌مان کسب می‌کنیم.

آگاهی اجتماعی *gesellschaftliches Bewusstsein*

جهان‌بینی، نگرش، و نظریه‌ها و روانشناسی اجتماعی یک جامعه در یک دوره تاریخی-اجتماعی معین، کلیت محتوای زندگی فکری، که بخش روبنای جامعه مورد نظر را شکل می‌دهند. در ماتریالیسم تاریخی، آگاهی اجتماعی به عنوان یک بخش مستقل و خودپوی حوزه فکری اجتماع در نظر گرفته نمی‌شود. مبداء آگاهی اجتماعی را در هر هستی اجتماعی می‌توان یافت.

"انسان‌ها تصوراتشان، ایده‌هاشان و... را می‌آفرینند، اما انسان‌های واقعی و اثرگذار مشروط هستند به سطح معینی از توسعه نیروهای مولده‌اشان، و بر همان اساس به فرم‌اسیونی بر روی آن بنا شده‌اند. آگاهی هیچگاه نمی‌تواند چیز دیگری از هستی آگاه باشد و هستی انسان‌ها [چیزی به جز] روند زندگی واقعی آنها... آگاهی زندگی را متعین نمی‌کند، بلکه زندگی آگاهی را تعیین می‌کند." (مارکس)³⁶

اشکال آگاهی اجتماعی در درازنای تاریخ انسانی پیشرفت کرده و به تدریج بیشتر و بیشتر از هم تمایز یافته است. در زندگی مدرن اجتماعی، ما بین چنین اشکالی تمایز قائل می‌شویم: [آگاهی] سیاسی، حقوقی، فلسفی، علمی، اخلاقی، زیبایی‌شناسانه و مذهبی، که هم زمان با اشکال معین مناسبات اجتماعی پیوند خورده‌اند.

آگاهی اجتماعی مجموع جبری آگاهی‌های فردی تمام انسان‌های یک جامعه نیست؛ بلکه تمام کاراکتر شکل گرفته و مشروط اجتماعی است، تولید تمام توسعه اجتماعی است. برخلاف آگاهی فردی - اگر برخی شواهد و فاکت‌ها را در نظر بگیریم - که از شرایط و تجربیات زندگی فرد سرچشمه می‌گیرد.

ضمیمه دوم: ادراک، تصور و گزارشات جان‌بدربرندگان

تمایز دو مفهوم "ادراک" و "تصور" کمکی است برای جلوگیری از بدفهمی گزارشات مستقیم شاهدان عینی و واکنش‌های انسان‌هایی که آن فضاها را مستقیماً تجربه نکرده‌اند.

ادراک: بازتاب معنایی و احساسی پدیده در تمامیت‌اش

ادراک شکل ایده‌آل بازتاب واقعیت عینی است که توسط سیستم مرکزی اعصاب (تفکر-احساس) منتقل می‌شود. ادراک یک نگاره‌ی تمام‌عیار حسی پدیده‌ها است که با ویژگی‌های‌شان و نیز روابطشان شناخته می‌شوند. ادراک در واقع برپایه احساس شکل می‌گیرد و به مدد تفکر کیفیت جدیدی از بازتاب معنایی و احساسی پدیده‌ها دست می‌یابد. ادراک در تمامیتش، نگاره‌ای زنده و واضح از واقعیت عینی را به وجود می‌آورد که در آن فقط نمودهای بیرونی، روابط سطحی، تکی یا اتفاقی در نظر گرفته نمی‌شوند بلکه همچنین همراه با پیوندهای درونی اساسی، پیوستگی‌های عمومی و ضروری پدیده درک شده‌اند. پایه عینی ادراک وحدتِ جوهر و ویژگی‌های مختلف پدیده‌ها [در بحث ما، رخدادهای تاریخی] هستند که در ادراک بازتاب می‌یابد و با آن‌ها، انسان در مسیر پراتیک اجتماعی در ارتباط متقابل وارد می‌شود.³⁷

تصور: بازتولید پدیده‌های ادراک‌شده‌ی پیشین

تصور، مفهومی نزدیک با ادراک است اما با این تفاوت که، در تصور نگاره بلاواسطه ارگان‌های حسی کنونی تأثیر پذیرفته از چیزها نیست، بلکه یک بازتولید نگاره-ادراک‌شده از چیزهای ادراک‌شده پیشین است. چون تصور بیش از این بلاواسطه با موضوع واقعیت عینی در پیوند نیست، پس [تصور] امکان می‌یابد که به میزان معینی از تعمیم دست یابد که چیزهای کمتر مهم رها شده و به کنار گذاشته شوند و ویژگی‌های مهم‌تر را برجسته‌تر کند.³⁸

گزارش‌های جان‌بدربرندگان

حال با این دو توضیح اولیه و تأکید بر تفاوت درک یا دریافت و نیز تصور از یک رخداد یا رویداد می‌توان دقیق‌تر اشارات و گزارش‌های جان‌بدربرندگان را خواند و فهمید. برای نمونه یکی از جان‌بدربرندگان از اردوگاه مرگ آشویتس می‌گوید: "هیچ کس که خودش آن را تجربه نکرده است، نمی‌تواند آشویتس را بفهمد. آشویتس یک جهنم بود."³⁹

در این گفته، تفاوت میان افرادی که فاجعه‌ای را به طور مستقیم تجربه کرده‌اند با افرادی که براساس گزارشات و شواهد به این فاجعه پی برده‌اند برجسته می‌شود. این نکته را در بحث‌های پیشین تأکید کرده‌ام که زمان به سرعت می‌گذرد و آخرین شاهدان مستقیم کشتارهای جمهوری اسلامی به ویژه در دهه نخست روی کار آمدن این رژیم، یکی پس از دیگری از میان ما می‌روند. این دوره نقش یادمانه فرهنگی، توسط بخش دیگری از اجتماع که آن رخدادهای مستقیم تجربه نکرده، بیشتر و بیشتر می‌شود. این‌که جنایات، کشتار و شکنجه جمهوری اسلامی را افرادی که تجربه نکرده‌اند، با تمام وجود و جزئیات بفهمند، انتظار بالایی است؛ اما می‌توانیم، به عنوان یک انسان، یک سوژه تصمیم‌گیرنده، کوشش کنیم که تصور کنیم و بفهمیم. تصور و فهمیدن جنایات، بخشاً با مراجعه به آثار و گزارشات جان‌بدربرندگان میسر است. این گزارش‌ها، تلاش‌ها و پیام‌هایی است که از سوی جان‌بدربرندگان به دست انسان‌های دیگر می‌رسد. این گزارش‌ها می‌تواند در قالب بیان احساسی، شعر، داستان، فیلم مستند، نقاشی و یا حتی گزارشات مستقیم و بدون پیرایش و ویرایش ادبی باشند. هر جان‌بدر برده با این کابوس به شیوه‌ای دیگر کنار می‌آید. در این گزارش‌های متنوع، همان‌گونه که گفتیم به اشکال مختلف در دسترس هستند و الزاماً به عنوان اسناد علمی و مستند آماده نشده‌اند. برخی گزارشی از یک تجربه و یک احساس به شمار می‌روند. در برخی، توضیح جزئیات وقایع با دقت بیان شده‌اند. همه آن‌ها، اما یک برتری ماهوی دارند. آن‌ها، تجربه مستقیم و معتبری از این رخدادهای به شمار می‌روند که هر گونه توضیح و تفسیر علمی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی را برپایه آن‌ها می‌توان شکل داد.

کار کردن بر روی مفاهیم پایه‌ای در مورد حافظه (یادمانه) فرهنگی، تصور، ادراک، شناخت، حقیقت و نظایر آن مرا متوجه موضوع مهمی ساخت: ما در تعریف تصور می‌بینیم که انسان چیزهایی که از نظرش، کمتر مهم است را کنار می‌زند و چیزهای مهم‌تر را جسته می‌کند. این امر، فقط در مورد نیروهای سرکوبگر و حاکم ناپستی مورد توجه قرار بگیرد. برای من بسیار خوش‌آیند و جالب بود که با گذشت زمان سمت اغلب خاطرات و بازنمایی‌های افرادی که در معرض تجربه مستقیم سرکوب‌ها و شکنجه‌های خوفناک بوده‌اند به سوی امید و شادی می‌رود. به سوی دیدن لحظه‌های زیبا، در آن جهنم شکنجه‌گران و سرکوب‌گران می‌رود. این برای من، علامتی است که ما نیز، گذشته را آرام آرام پشت سر می‌گذاریم (گرچه هنوز کامل نشده و با بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی پیوند خورده است) و برای گذار به آینده، امید و شادی را در تلخ‌ترین لحظات مبارزه و زندگی‌مان اولویت می‌بخشیم. پیش از این من به این موضوع توجه نکرده بودم، گذار زمانی وقایعی که برای آماده سازی این کار در ذهن گذشت مرا با این روند جدید آشنا کرد. باری، نیروی زندگی بر نیروی مرگ فایق می‌آید!

- ¹ Aleida Assmann, Soziales und kollektives Gedächtnis, <http://www.bpb.de/files/0FW1JZ.pdf>
- ² همایون ایوانی، آواهایی از ناکجآباد برای ستارگانی بی نام http://dialogt.de/yadmaneh_1 ، سپتامبر 2010
- ³ نمونه نظر پرسش از مردم که آیا این عکس را می‌شناسید؟ (احمد شاملو)، با برداشتی از تعبیر امبرتو اکو درباره هنر فراموشی
- ⁴ همایون ایوانی، آواهایی از ناکجآباد برای ستارگانی بی نام http://dialogt.de/yadmaneh_1 ، سپتامبر 2010
- ⁵ همایون ایوانی، آواهایی از ناکجآباد برای ستارگانی بی نام http://dialogt.de/yadmaneh_1 ، سپتامبر 2010
- ⁶ Counter-Memory
- ⁷ همایون ایوانی، آواهایی از ناکجآباد برای ستارگانی بی نام http://dialogt.de/yadmaneh_1 ، سپتامبر 2010
- ⁸ Kollektives Gedächtnis (DE), Collective memory (EN)
- ⁹ در مورد ایران، تأکید مجددی است بر حفظ و گسترش فعالیت تشکل‌های دموکراتیک شهری، انجمن‌ها و کانون‌های دفاع از زندانیان سیاسی، در برگزاری گسترده‌تر مراسم‌های یادمان و...
- ¹⁰ Straßner, Veit: 'La lucha continua!' : der Kampf um die Erinnerungen an die Verschwundenen der argentinischen Militärdiktatur. In: Totalitarismus und Demokratie 3 (2006), 2, pp. 345-368. URN: <http://nbn-resolving.de/urn:nbn:de:0168-ssoar-310648>, S. 349
- ¹¹ Peter Novick, Nach dem Holocaust, Frankfurt a.M. 2003, S. 14.
- ¹² همایون ایوانی، آواهایی از ناکجآباد برای ستارگانی بی نام http://dialogt.de/yadmaneh_1 ، سپتامبر 2010
- ¹³ Siehe auch / vergleich: Jan Assmann: Das kulturelle Gedächtnis. In: Derselbe: Thomas Mann und Ägypten. Mythos und Monotheismus in den Josephsromanen Beck, München 2006, ISBN 3-406-54977-2, S. 67-75, hier S. 70
- ¹⁴ Straßner, Veit: 'La lucha continua!' : der Kampf um die Erinnerungen an die Verschwundenen der argentinischen Militärdiktatur. In: Totalitarismus und Demokratie 3 (2006), 2, pp. 345-368. URN: <http://nbn-resolving.de/urn:nbn:de:0168-ssoar-310648>, S. 349
- ¹⁵ همایون ایوانی، آواهایی از ناکجآباد برای ستارگانی بی نام http://dialogt.de/yadmaneh_1 ، سپتامبر 2010
- ¹⁶ اشاره به جمله‌ای که لنین در یکی از مقالاتش به کار برد: "دوست من، تئوری خاکستری است، سبز است درخت ابدی زندگی."
- ¹⁷ i.A.a. Manfred Buhr, Alfred Kosing; Kleines Wörterbuch der marxistisch-leninistischen Philosophie, Dietz Verlag, Berlin 1966, P. 30.
- ¹⁸ George Lukacs, Art and Objective Truth
- ¹⁹ widerspiegeln/reflect & wiedergeben/Representing
- ²⁰ واقعیت عینی به مثابه چیزی که مستقل از ما وجود دارد
- ²¹ برای دیدن تفاوت رویکردها در زمینه "حقیقت" نگاه کنید به تفاوت رویکردهای ژیگا ورتوف در مورد سینمای مستند - سینما-چشم - در مقابل مایکل مور، یا رویکرد برشت در تناثر با روش فاصله گذاری، یا رویکرد سرگئی آیزنشتاین در ساخت فیلم که در 1925 می‌گوید: "برایم اصلاً مهم نیست که با چه وسیله‌ای فیلم کار شده، آیا یک فیلم سینمایی است با تصاویر صحنه‌آرایی شده یا یک فیلم مستند. یک فیلم خوب، درباره حقیقت است نه درباره واقعیت." امیدوارم در مطلب جداگانه‌ای این بحث را دقیق‌تر بازکنم. مقایسه شود با "هنر و حقیقت عینی"، گئورگ لوکاچ Art and Objective Truth
- ²² Manfred Buhr, Alfred Kosing; Kleines Wörterbuch der marxistisch-leninistischen Philosophie, Dietz Verlag, Berlin 1966, P. 165.
- ²³ فرهنگنامه اندیشه مارکسیستی، روی پاهاسکار، ص 305
- ²⁴ http://dialogt.de/homayon_iwani/
- ²⁵ پادگفتارهای تسلیم‌طلبی – 8: یادمانه دروغین – نمونه مصاحبه با یکی از همکاران لاجوردی در مورد سرکوب‌ها و کشتار زندانیان سیاسی، همایون ایوانی، http://dialogt.de/pad_goftar-8
- ²⁶ ن. ک. پادگفتارهای تسلیم‌طلبی-1، همایون ایوانی، http://dialogt.de/pad_goftar
- ²⁷ و نیز اصل مقاله: آقای چوخ بختیار، صمد بهرنگی، http://dialogt.de/samad_behrangi
- ²⁷ Lenger, Hans-Joachim (2002): Gibt es Vergessen? In: Arlt, Herbert (Hrsg.): Erinnern und Vergessen als Denkprinzipien. St. Ingbert: Röhrig Universitätsverlag, S.158
- ²⁸ فرهنگ جامع روانشناسی-روانپزشکی، دکتر نصرالله پورافکاری، جلد یک، ص 592
- ²⁹ <https://www.youtube.com/watch?v=tZ4zbuiXrFo>
- ³⁰ مقایسه کنید به رفتار پارالل فاشیست ها و دست راستی های اروپا در کتمان جنایات هیتلر: Heiner Lichtenstein, Otto R. Romberg (Hrsg.): Täter, Opfer, Folgen: Der Holocaust in Geschichte und Gegenwart, Bundeszentrale für politische Bildung, 1995, S. 91
- ³¹ جنبش دادخواهی از چشم انداز رهایی بخش، سند مشترک جمعی از زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، خانواده های جانفشانان و جانبازان، فعالین سیاسی و مدافعین حقوق زندانیان سیاسی، روشنفکران و هنرمندان http://dialogt.info/wp-content/uploads/2016/02/CheshmAndaz_Reahaiebakhsh_2012125.pdf
- ³² ن. ک. گفتگوهای زندان شماره 11-جنبش دادخواهی و چالش های پیش رو- جلد یک http://dialogt.info/wp-content/uploads/2016/05/Dialog_11_Chalesh_ha.pdf

و گفتگوهای زندان شماره 12-جنیش دادخواهی و چالش های پیش رو- جلد دو
http://dialogt.info/wp-content/uploads/2016/02/Dialog_12_Chalesh_ha.pdf

³³ گفتگوهای زندان، شماره یک، پائیز 1376، ص 6.
³⁴ ایدئولوژی آلمانی، کارل مارکس، فردریش انگلس، ص40

<http://dialogt.info/wp-content/uploads/2016/01/ideolojje-almani.pdf>

³⁵ i.A.a. Manfred Buhr, Alfred Kosing; Kleines Wörterbuch der marxistisch-leninistischen Philosophie, Dietz Verlag, Berlin 1966, P. 30.

³⁶ i.A.a. Manfred Buhr, Alfred Kosing; Kleines Wörterbuch der marxistisch-leninistischen Philosophie, Dietz Verlag, Berlin 1966, P. 30.

³⁷ i.A.a. Manfred Buhr, Alfred Kosing; Kleines Wörterbuch der marxistisch-leninistischen Philosophie, Dietz Verlag, Berlin 1966.

³⁸ i.A.a. Manfred Buhr, Alfred Kosing; Kleines Wörterbuch der marxistisch-leninistischen Philosophie, Dietz Verlag, Berlin 1966.

³⁹ Heiner Lichtenstein, Otto R. Romberg (Hrsg.): Täter, Opfer, Folgen: Der Holocaust in Geschichte und Gegenwart, Bundeszentrale für politische Bildung, 1995, S. 82